

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر
سرهای

سر
بریده

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

میشموسوی

سرهای بریده

میثم موسوی نسیم آبادی



آوای بوف | AVAYeBUF

نشر آوای بوف ۱۴۰۳

© AVAYE BUF - 2024

سرھا بریدہ بینی بی جرم و بی جنایت

«حافظ»

فهرست

۹.....	سرآغاز.....
۱۱.....	سرهای بریده.....
۲۴.....	شیخ و حرمت مشروطه.....
۳۰.....	امیرکبیر غلام آستان.....
۳۵.....	مصدق و تأثیر کودتا.....
۴۲.....	وکیل الرعایا یا خان راهزن.....
۴۵.....	کوروش و ثروت مهم بابل.....
۵۱.....	ازدواج با محارم.....
۵۵.....	طاهره و علی محمد باب.....
۶۹.....	شهربانو در تاریخ.....
۷۳.....	زبان آذری.....

سرآغاز

برخی بر آن اعتقادند که تاریخ را همیشه فاتحان می‌نویسند و تاریخ داستان‌هایی است که بر سر آن به توافق رسیده‌اند. چنان‌که صادق هدایت معتقد بود صفحات تاریخ بشر با خون نوشته شده است و هر قلدری که وقیح‌تر و درنده‌تر باشد، بیشتر کشتار و غارت بکند و پدر مردم را در بیاورد، در صفحات این تاریخ نامش جاویدان می‌شود؛ گاهی لقب عادل هم به دمش می‌چسبانند و حتی تا درجه الوهیت هم او را بالا می‌برند.

بعضی نیز از جمله دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چنین مطالبی را گزافه‌گویی شاعرانه دانسته و بر آن باورند که تاریخ علم سودمندی است که سبب شناخت خود و جامعه می‌شود، تجربیات زندگی گذشتگان را در دسترس ما قرار می‌دهد، آنچه درخور ترک است و آنچه شایسته حفظ و نگهداری است مشخص می‌نماید، دایره‌آشنایی ما را وسعت می‌بخشد و ما را در زندگی کمک می‌کند.

آنچه پیش روی شماست، کتابی متشکل از ده مقاله و یادداشت تاریخی است که عبارتند از: سرهای بریده، شیخ و حرمت مشروطه، امیرکبیر غلام آستان، مصدق و تأثیر کودتا، وکیل‌الرعا یا خان راهزن، کورش و ثروت مهم بابل، ازدواج با محارم، طاهره و علی محمد باب، شهربانو در تاریخ و زبان آذری.

تهران، میثم موسوی، ۱۴۰۲/۱۱/۲

Meysam.han@gmail.com

در قرآن دین خدا و آیین حق، اسلام معرفی شده و آن که مسلمان نیست کافر است. جز اسلام، همه باطل و فتنه‌اند و میان این دین و کفر آشتی و الفتی نیست و از قرآن [حتی لاتکون فتنه] استفاده می‌شود که جهاد تا زمانی که فتنه یعنی یک غیر مسلمان روی زمین وجود دارد تعطیل نمی‌شود (مسکوب، ۱۳۷۱: ۳۱-۳۲-۴۸). از پرسش‌های مهمی که همواره فکر طالبان حقیقت را به خود معطوف داشته این است که سبب شکست و سقوط ساسانیان چه بود؟ و چه روی داد که صحرانوردان کم‌فرهنگ و گمنام بر کشوری چنین بزرگ و باشکوه تسلط یافتند؟

عده‌ای پذیرفتن دین اسلام را امری کاملاً اختیاری و همراه با رضایت دانسته و بر آن باورند که وجود فساد و تبعیض‌های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی باعث شد تا ایرانیان اسلام را با آغوش باز بپذیرند به‌طوری‌که ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده‌ای است که به دنبالش می‌گشته است.

چنان‌که ادوارد براون معتقد است چه‌بسا تصوّر کنند که جنگجویان اسلام اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه مخیر می‌ساختند: اول قرآن، دوم شمشیر! ولی این تصوّر صحیح نیست، زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آیین خود را نگه دارند و فقط مجبور به دادن جزیه بودند و این ترتیب کاملاً عادلانه بود؛ زیرا اتباع غیرمسلمان از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکات که بر امت پیامبر واجب بود، معافیت داشتند. و مسلم است قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب داده‌اند به طیب خاطر و به اختیار و اراده خودشان بود و پس از شکست ایرانیان در قادسیه فی‌المثل چهارهزار سرباز دیلمی به میل خود اسلام آوردند و این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند (براون، ۱۳۳۵: ۲۹۷/۱ الی ۳۰۰).

بعضی نیز استقرار اسلام چه در شبه‌جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال‌شده مانند ایران را عموماً با زور و خشونت همراه دانسته و معتقدند که دین اسلام را به ضرب شمشیر به مردم زورچپان کرده‌اند

(هدایت، ۲۰۰۸: ۲۶-۲۷). و خلاصه مرام اسلام همین است که یا مسلمان بشوید یعنی مطابق نص صریح زبده النجاسات عمل کنید یا با ذلت خراج و باج به بیت المال مسلمین بدهید وگرنه کشته خواهید شد (هدایت، ۲۰۰۹: ۳۴).

محمد بن جریر طبری در کتاب مشهور و ارزشمند «تاریخ الرسل و الملوک» که به نام «تاریخ طبری» نیز خوانده می‌شود، آورده است: خالد در ملاقات با سران قبیله بنی حارث یادآور شد اسلام بیاورید تا به سلامت مانید و آلا با شما به جنگ خواهم پرداخت و قبیله بنی حارث نیز به اسلام گرویدند. پیامبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد اگر خالد ننوشته بود اسلام آورده‌اید، سرهایتان را زیر پایتان می‌انداختم (طبری، ۱۳۶۳: ۴/۱۲۵۶).

وقتی عجمان از مداین گریختند و به جلولا رسیدند یکدیگر را به ملامت گرفتند و گفتند: اگر متفرق شوید هرگز فراهم نشوید. اینک جایی است که ما را از همدیگر جدا می‌کند، بیایید بر ضد عربان هم‌سخن شویم و با آن‌ها بجنگیم اگر ظفر یافتیم مطلوب به‌دست آمده و اگر کار صورت دیگر گرفت تلاش خویش را کرده‌ایم و معذور باشیم... مسلمانان تعقیبشان کردند و جز معدودی ناچیز از آن‌ها جان به‌در نبردند، خدا در آن روز یکصد هزار از آن‌ها بکشت و کشتگان همه عرصه را پوشانیده بود به این جهت جلولا نام گرفت از بس کشته که دست را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود (طبری، ۱۳۸۳: ۵/۱۸۲۷ الی ۱۸۲۹).

چنان‌که ابوحنیفه دینوری می‌نویسد: مسلمانان در جنگ جلولا گروه زیادی اسیر از دختران آزادگان و بزرگان ایران گرفتند. گویند عمر می‌گفته است خدایا من از شر فرزندان اسیران جلولا به تو پناه می‌برم (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۶۳).

اعراب پس از فتح مداین ایرانیان را به پذیرش یکی از سه اصل اسلام، جزیه و یا جنگ مجبور می‌سازند

و ایرانیان گزینه میانی را انتخاب می‌کنند (طبری، ۱۳۸۳: ۵/۱۸۱۲-۱۸۱۳). هرچند در نهاوند چنان سخت جنگیدند که کس جنگی از آن سخت‌تر نشنیده بود و از هنگام زوال تا شبانگاه چندان از پارسیان بکشتند که عرصه نبرد پُر خون شد و مرد و چهارپا بر آن می‌لغزید و کسانی از سواران مسلمان از لغزیدن در خون آسیب دیدند...

گویند جنگ دوام داشت تا شب درآمد و مشرکان هزیمت شدند و برفتند. مسلمانان مصرانه تعقیبشان کردند و آن‌ها که مقصد خویش را گم کرده بودند سوی دره‌ای گریختند و در آن ریختند... یکصد هزار کس یا بیشتر از آن‌ها از سقوط به دره کشته شدند بجز آن‌ها که در نبردگاه به قتل رسیدند و معادل آن بودند (همان: ۱۹۵۳/۵).

در سال‌های ۲۸ و ۳۰ تازیان دو دفعه مجبور شدند استخر را فتح کنند. در دفعه دوم مقاومت مردم چندان با رشادت و گستاخی مقرون بود که فاتح عرب را از خشم و کینه دیوانه کرد... به استخر آمد و جنگ بستد و خون همگان مباح گردانید و چندان که می‌کشتند خون نمی‌رفت تا آب گرم بر خون می‌ریختند، پس برفت. و عدد کشتگان که نام‌بردار بودند چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان (زرین کوب، ۱۳۳۰: ذیل «چاپ اول» ۳). مقاومت‌های مردم دلاور ایران با چنین قساوت و جنایتی درهم شکسته می‌شد اما این فجایع خونین هرگز نمی‌توانست اراده و روح کسانی را که در راه دفاع از یار و دیار خویش خون و جان و عمر و زندگی خود را نثار می‌کردند، در ظلمت یأس و نومیدی خفه و تباه کند. از این‌رو همه‌جا، هر جا که ممکن بود ایرانیان در برابر فاتحان نیمه‌وحشی درایستادند.

هر شهر که یک دفعه اسلام آورده بود و تسلیم شده بود وقتی دوباره مجال سرکشی می‌یافت در شکستن پیمانی که با مسلمین بسته بود لحظه‌ای تردید و درنگ نمی‌کرد... اما هیچ چیز مضحک‌تر و ظالمانه‌تر از

رفتار این فاتحان نیمه وحشی نسبت به مغلوبان نبود (همان: ۳-۴). سوسمارخواران گرسنه از پیشه‌وران و برزگران که دین اسلام را نپذیرفتند باج به‌زور گرفتند و جزیه نام نهادند. و همه این فجایع و جنایت را در سایه شمشیر و تازیانه انجام می‌دادند (همان: ۵-۹).

در تاریخ فتوح اسلام در ایران مکرر به این‌گونه صحنه‌ها می‌توان برخورد کرد... این شورش‌ها و مقاومت‌ها برای بازگشت دولت ساسانیان نبود. برای آن بود که مردم به عربان سر فرو نیاورند و جزیه سنگین را که بر آن‌ها تحمیل می‌شد نپذیرند. این پرخاشجویی با عرب نه فقط در کسانی که در شهرهای ایران مانده بودند به شدت وجود داشت در کسانی نیز که به میان اعراب و در عراق و حجاز بودند مدت‌ها باقی بود (زرین‌کوب، ۱۳۴۴: ذیل «چاپ سوم» ۷۶-۷۷).

دکتر زرین‌کوب یکی از پژوهشگران بزرگ ایران است که بیشتر با کتاب «دو قرن سکوت» شناخته می‌شود. این کتاب که به فرمانروایی آشکار ایرانیان [طاهریان] در قسمتی از خاک خود پس از دو قرن سکوت و مبارزه‌ای طولانی با اعراب اشاره دارد، در سال ۱۳۳۰ انتشار یافت و عبدالحسین زرین‌کوب در آن چاپ و چاپ‌های بعدی، اسلام آوردن ایرانیان را در سایه تهدید و شمشیر اعراب معرفی کرد.

دکتر زرین‌کوب در مقدمه چاپ اول دو قرن سکوت اذعان می‌کند که در تاریخ از بی‌طرفی و حقیقت‌جویی سخن بسیار گفته‌اند، لیکن این سخن ادعایی بیش نیست. چراکه به تاریخ نمی‌توان معرفت قطعی و یقینی یافت و اسناد متکی بر شایعات و متواترات و مظنونات، موجد ظن و تخمین است. مورخ از همان‌جا که موضوع تاریخ خود را انتخاب می‌کند، درواقع دنبال هوس و میل خود می‌رود و از بی‌طرفی خارج می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۳۰: ذیل «د و ه»).

زرین‌کوب در سال ۱۳۳۶ یعنی در چاپ دوم دو قرن سکوت سزاوار نمی‌بیند که این کتاب را بدون کاستی

و فزونی چاپ کند. لذا ضمن حذف چندین سطر و اضافه کردن صدها صفحه به آن، از تعصب و احساسات جوانی خود در چاپ اول این کتاب سخن گفته و در مقدمه آن می نویسد:

قلم برداشتم و در کتاب خویش بر هر چه مشکوک و تاریک و نادرست بود، خطّ بطلان کشیدم. بسیاری از این موارد مشکوک و تاریک جاهایی بود که من در آن روزگار گذشته، نمی دانم از خامی و تعصب توانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایران به درست اعتراف کنم. در آن روزگاران چنان روح من از شور و حماسه لبریز بود که هر چه پاک و حق و مینوی بود از آن ایران می دانستم و هر چه را از آن ایران نبود زشت و پست و نادرست می شمردم. در سال هایی که پس از نشر آن کتاب بر من گذشت و در آن مدت دمی از کار و اندیشه در باب همین دوره از تاریخ ایران غافل نبودم در این رأی ناروای من، چنان که شایسته است خللی افتاد... و در این فرصتی که برای تجدید نظر در کتاب سابق بدست آمد لازم دیدم که آن گمان خطای تعصب آمیز را جبران کنم (همان: ۳-۴).

دکتر زرین کوب در ادامه مسیر و جستجوی خود، در سال ۱۳۴۳ در کتاب «تاریخ ایران بعد از اسلام» ضمن آن که روایات اعراب را از خودستایی و گزافه آکنده دانسته و اخبار خداینامه های ایران را نیز از نفرت و بهانه تراشی خالی نمی بیند (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۸۳)، می نویسد:

سقوط ساسانیان البته از ضربت عرب بود ولیکن درواقع از نیروی عرب نبود. چیزی که مخصوصاً آن را از پا درآورد غلبه ضعف و فساد بود. می توان گفت که مقارن هجوم عرب، ایران خود از پای درآمده بود و شقاق و نفاق بین طبقات، آن را به کنار ورطه نیستی کشانیده بود و در چنان حالی بی آن که معجزه ای نیاز باشد، هر حادثه ای ممکن بود آن را از پای درآورد... از این رو بود که پیش از عهد اسلام آیین عیسی رفته رفته رواجی تمام می یافت و دین زرتشت را در بین طبقات دردمند و حتی در بین اشراف تربیت یافته پس می زد

و حتی گفته‌اند که اگر اسلام در آن روزگاران به ایران راه نمی‌یافت، شاید کلیسا خود آتشکده‌ها را ویران می‌کرد (همان: ۱۵۷ الی ۱۵۹).

و نهایتاً در مقدمه اثر بعدی خود یعنی کتاب «کارنامه اسلام» که در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسید، از عقاید ابتدایی اش برائت جست و می‌نویسد:

محققى که با دنیای اسلام آشنایی درست دارد پروایی ندارد که اسلام را دینی بیاباد مناسب با احوال انسانی، حتی بیش از آنچه راجع به فرهنگ فرانسه ادعا می‌کنند قبایی به قامت انسانیت. این نتیجه را غرب فقط بعد از رهایی از تعصّب‌های کهن خویش می‌تواند بگیرد و شرق تنها آنگاه که از بیماری خفت‌انگیز که غرب‌زدگی می‌خوانند شفا یابد (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۱۵).

چنان‌که ابراهیم گلستان حسرت خوردن از دوره ساسانیان را فکری اشتباه و چرت می‌داند و بر آن اعتقاد است که فتح اسلام به علت ظلم آن دوران بود (جاهد، ۱۳۹۴: ۱۸۶). و در کتاب «نامه به سیمین» نیز ضمن نفی عظمت تمدن ایران (گلستان، ۱۳۹۶: ۴۲) و مضحک شمردن برابری آن با تمدن یونان که مملو از فیلسوف و ریاضیدان بود (همان: ۳۶-۴۳)، می‌آورد:

شیزوفرنی و دوشخصیتی ایرانی که ما داریم به‌صورت برجسته در همین واقعه حمله اسلام [است] که من هرگز به آن حمله عرب نمی‌گویم... اگر اسلام به ایران حمله نکرده بود و حکومت ساسانی نیفتاده بود که اعتقاد... به پیغمبر و علی اصلاً پا نمی‌گرفت و اگر خوب شد که ما دچار افتخار به محمد صلی‌الله‌علیه و آله و سلم شدیم مگر راهی غیر از سقوط حکومت ساسانی باقی مانده بود؟ اگر پشت ارتش ساسانی مردم و سازمانی محکم بود، مقاومت دنبال پیدا می‌کرد و با این چندتا آدمی که ما مرتب به اسم عرب موش‌خوار کوچک‌شان می‌کنیم آن امپراطوری دوام می‌آورد (همان: ۳۸).

و احمد کسروی هم که از حامیان دین پاک بود، در کتاب «در پیرامون اسلام» می آورد: دین والاترین اندیشه هاست (کسروی، بی تا: ۵). نخست باید دانست اسلام دوتاست: یک اسلامی که آن پاک مرد عرب بنیان نهاد و تا قرن ها برپا می بود و دیگری اسلامی که امروز هست (همان: ۴).

چنان که در کتاب «در پیرامون رمان» می نویسد: چرا ایرانیان به اسلام ننازند که در آغاز پیدایش اسلام با همه آن خونریزی ها با عرب، چون پی به حقیقت آن دین خدایی بردند پاکدلانه به پیروی آن برخاستند و صدگونه فداکاری درباره آن دین نمودند (کسروی، بی تا: ۱۹).

باین حال نباید فراموش کرد که ظاهراً در انتخاب یکی از سه اصل اسلام آوردن، پرداخت جزیه و یا جنگ کردن تردیدی نیست و این دستوری است که پیامبر اسلام مقرر ساخته بود. یعقوبی در کتاب تاریخ خود آورده است:

بنام خدا از محمد رسول خدا به اسقف نجران؛ اما بعد همانا شما را از پرستش بندگان به پرستش خدا و از سرپرستی بندگان به سرپرستی خدا دعوت می کنم پس اگر نپذیرفتید، جزیه دهید و اگر از آن نیز دوری کردید شما را به جنگ می خوانم.

و در قسمتی دیگر از همین کتاب می نویسد: بنام خداوند بخشنده مهربان؛ از محمد رسول خدا به مردم یمن؛ همانا هر یهودی و ترسایی که اسلام آورد خود از مومنان است و او راست آنچه بر مومنان است و بر اوست آنچه بر مومنان است. و هرکس که یهودی یا ترسا بماند از دینش برگردانده نشود و بر او واجب است که جزیه دهد و کسی که جزیه را دهد البته در امان خدا و رسول خدا است و هرکس که آن را ندهد البته دشمن خدا و رسول او و مومنان است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۴۷ الی ۴۴۹).

از این رو گویی علی بن ابی طالب و فرزندان او نیز در این جنگ‌ها سهیم بوده‌اند. به شکلی که در سال سی ام، سعید بن العاص با جمعی از اصحاب رسول خدا از جمله حسن و حسین به مازندران رفت (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۶۸؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۵۵۳). هرچند مردم ایران هم هر موقع فرصتی برای شورش می‌یافتند از پرداخت جزیه خودداری می‌کردند. و حتی در زمان خلافت علی این منوال ادامه داشت تا آن‌که روزی او عبدالرحمن بن جزء طائی را به سجستان فرستاد و حسکه او را بکشت. علی گفت: هر آینه چهارهزار تن از حبشیان را خواهم کشت (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۱).

چنان‌که گفته شده است هفتاد هزار نفر از ایرانیان در جنگ «الّیس» به سبب اسلام نیاوردن و نپرداختن جزیه کشته شدند. چراکه خالد فرمانده اعراب گفته بود: خدایا نذر می‌کنم اگر بر آن‌ها دست یافتم چندان از آن‌ها بکشم که خون‌هایشان را در رودشان روان کنم... و مغیره گوید بر رود، آسیاب‌ها بود و سه روز پیایی با آبِ خون‌آلود، قوت سپاه را آرد کردند (طبری، ۱۳۶۳: ۴/۱۴۹۳-۱۴۹۴).

و اما گذشته از آن‌که دکتر محمدعلی موحد بر آن اعتقاد است که سپاهیان و اشراف ایرانی نخستین گروهی بودند که اسلام آوردند (موحد، ۱۳۹۸: ۱۸۲)، علی دشتی در کتاب ممنوعه و جنجالی «بیست و سه سال» حکم پیامبر اسلام نسبت به قتل عام مخالفان را امری غیرانسانی شمرد (دشتی، بی‌تا: ۱۶۰-۱۶۳-۲۰۰) و در پاره‌ای از صفحات پایانی آن با عنوان "خلاصه" نوشت:

ایران شهر به شهر تسلیم گردید و ناگزیر شد با اسلام آورد و یا در کمال خواری و فروتنی جزیه دهد. گروهی برای فرار از جزیه مسلمان شدند و گروهی دیگر برای رهایی از سلطه نامعقول موبدان. دیانت ساده اسلام که به گفتن شهادتین صورت می‌گرفت عمومیت یافت مخصوصاً که دم تیغ برنّده پشت سر آن بود. ایرانیان مطابق شیوه ملی خود در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح برآمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند...

برای این که فاتحان آنان را به بازی بگیرند از هیچ گونه اظهار انقیاد و فروتنی خودداری نکردند... در بادی امر از ترس مسلمان شدند ولی پس از دو سه نسل در مسلمانی از عرب های مسلمان نیز جلو افتادند... و حتی در مقام تحقیر دین و عادت گذشته خود برآمدند و به همان نسبت در بالا بردن شأن عرب و بزرگان عرب تلاش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند (همان: ۳۳۴-۳۳۵).

با توجه به آنچه گذشت، نمی توان مسلمان شدن مردم ایران را از روی رغبت و رضایت کامل دانست. هرچند در صورت تأیید چنین نظری نیز نباید فراموش کنیم که ما هیچ اختیاری در پذیرش یا عدم پذیرش دین اسلام نداریم. محمدحسین طباطبایی مشهور به علامه طباطبایی در کتاب «تفسیر المیزان» می نویسد:

در اسلام جایی و مجالی برای حریت به معنای امروزش [دموکراسی و آزادی اعتقادی و دینی] نیست. و یکی از این عجایب این که بعضی از اهل بحث و مفسرین با زور و زحمت خواسته اند اثبات کنند که در اسلام عقیده آزاد است، و استدلال کرده اند به آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و آیاتی دیگر نظیر آن. درحالی که پذیرفتن آزادی عقیده در اسلام تناقضی صریح بوده و این آیه تنها در این مقام است که بفهماند اعتقاد اکراه بردار نیست [یعنی قلباً نمی توان کسی را مجبور ساخت] و نه این که ما گمان کنیم اسلام کسی را مجبور به اسلام آوردن و مسلمان شدن نکرده است. چنان که نمی تواند به این معنا هم باشد که مردم در اعتقادات خود آزاد هستند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴/ ۱۸۳ الی ۱۸۵).

این فیلسوف، عارف و یکی از بزرگترین مفسران شیعه که همواره از علم، روشنفکری، اخلاق، لطافت روح و ساده زیستی او شنیده ایم، در تفسیر شصت و نه صفحه ای خود بر آخرین آیه از سوره آل عمران: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ضمن رد صریح آزادی صراحتاً به ذکر مطلبی می پردازد که با خواندن آن متوجه می شویم که روحانی به اصطلاح متعادل چون او نیز دخالت در

زندگی خصوصی [چه واجب و چه مستحب] مردم را در صورتی که مصلحت دین و نظام حکم کند، جایز و حتی واجب می‌شمرد. چراکه پیامبر اسلام چنین روشی را امضاء کرده است.

برخی از امور مستحبی مانند نماز جماعت آن قدر بدان سفارش شده است که بجای آوردنش سنت و ترک آن مذمت گردیده است. به شکلی که رسول خدا هم خودش درباره عده‌ای که حضور در جماعت را ترک کرده بودند فرمود: چیزی نمانده که درباره آن عده که نماز در مسجد را رها کرده‌اند، دستور دهم هیزم به در خانه‌هایشان بریزند و آتش بزنند تا خانه‌هایشان بسوزد. و این رویه که درباره نماز از رسول خدا می‌بینیم رویه‌ای است که در تمامی سنت‌های خود معمول داشته است. پس حفظ سنت آن جناب به هر وسیله‌ای که ممکن باشد و به هر قیمتی که تمام شود بر مسلمین واجب شده است (همان: ۴/ ۲۰۰).

سید محمدحسین طباطبایی در قسمتی دیگر از این تفسیر خود نه صرفاً جهاد دفاعی را که در صورت قدرت داشتن، جهاد ابتدایی را نیز بر مسلمانان واجب و ضروری دانسته و معتقد است که مشرکین در برخورد با دین اسلام یا باید مسلمان گردند و یا کشته می‌شوند و دریافت جزیه از آن‌ها وجهی ندارد.

البته اهل کتاب با آن‌که به نبوت پیامبر اسلام اعتقادی نداشته و در حقیقت کافر می‌باشند، اما از آن روی که لساناً قائل به توحید، معاد و نبوت پیامبر دین خود هستند، در اسلام آوردن و یا پرداخت جزیه با خواری [اشاره به آیه ۲۹ سوره توبه: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ] و عدم تبلیغ آیین خود مخیر هستند که در صورت عدم رعایت هر کدام از مفادّی که گذشت، جهاد بر علیه آنان و قتل مردان و به اسارت درآوردن [بردگی و کنیزی] زنان و فرزندان‌شان واجب بوده و این حکم منتها درجه عدالت و انصاف اسلام است (همان: ۹/ ۳۱۴ الی ۳۲۹).

جنگ پیغامبر مدار صلح شد
صلح این آخر زمان زان جنگ بُد
صدهزاران سر بُرید آن دلستان
تا امان یابد سر اهل جهان
(مولوی، ۱۳۹۶: ۲۵۰)

منابع:

- شاهرخ مسکوب، ۱۳۷۱، دربارهٔ جهاد و شهادت، پاریس، خاوران.
- براون، ادوارد، ۱۳۳۵، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- هدایت، صادق، ۲۰۰۸، توپ مرواری، استکهلم، آرش.
- هدایت، صادق، ۲۰۰۹، البعثة الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه، استکهلم، آرش.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۳ و ۱۳۸۳، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- دینوری، ابوحنیفه احمد، ۱۳۶۴، اخبار الطّوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۳۰، دو قرن سکوت، تهران، جامعهٔ لیسانسپه‌های دانشسرای عالی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۴۴، دو قرن سکوت، تهران، احمد علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۴۸، کارنامه اسلام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- جاهد، پرویز، ۱۳۹۴، نوشتن با دوربین: رودرو با ابراهیم گلستان، تهران، اختران.

— گلستان، ابراهیم، ۱۳۹۶، نامه به سیمین، به اهتمام و مقدمه عباس میلانی، تهران، بازتاب نگار.

— کسروی، احمد، بی تا، در پیرامون اسلام، بی جا، بی نا.

— کسروی، احمد، بی تا، در پیرامون رمان، بی جا، بی نا.

— یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۸۲، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

— بلاذری، احمد، ۱۳۶۷، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره.

— ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۸۳، العبر: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— موحد، محمدعلی، ۱۳۹۸، در کشاکش دین و دولت، تهران، ماهی.

— علی دشتی، بی تا، بیست و سه سال، بیروت، بی نا.

— طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۶، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

— مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۹۶، مثنوی معنوی، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران، هرمس.

بعد از انقلاب پنجاه و هفت همواره از شیخ فضل الله نوری تمجید و ستایش شده است و او را مظلوم تاریخ، مبارزه‌گر با امپریالیست و شهید در راه مشروطه مشروعه خوانده‌اند و گفته‌اند که فرزندش، شیخ مهدی، در هنگام دار زدن شیخ فضل الله شادی و خوشحالی کرده است. داستانی که نوه او، نورالدین کیانوری، آن را در کتاب خاطراتش دروغی بی‌شرمانه شمرده است (کیانوری، ۱۳۷۱: ۳۶).

چنان‌که میرزای نائینی ضمن اشاره به استبداد دینی، از مکر برخی از روحانیون و مخالفان مشروطه پرده برداشته و اذعان می‌کند که برای از بین بردن مشروطیت رسمیه، پای نوشتن لفظ مشروعه این کذب بین را به میان آوردند (نائینی، ۱۳۸۸: ۱۲۰-۱۴۳). و رسول جعفریان هم حکم شیخ فضل الله در حرمت مشروطه را مخالفت با علم دانسته است (زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۶۹).

شیخ فضل الله نوری را از موافقان سلطنت پادشاهی و یکی از مخالفین سرسخت مشروطه خوانده‌اند. چراکه او در رساله مهم خود با عنوان «حرمت مشروطه» محمدعلیشاه قاجار را عادل شمرده و در مخالفت با مشروطه خواهان در عباراتی سخیف می‌نویسد:

مشروطه طلبان به آنچه گفتیم اکتفا نکردند بلکه به سلطان اسلام یورش بردند و او را از هر طرف احاطه کردند و نسبت به وی اسائه ادب کردند به آنچه که شایسته نیست ذکر آن. سلطان اسلام نیز در همه این تهاجمات ساکت و محتسب بود تا بدان حد که عقلاء کشورها و بیشتر مردم از صبر و تحمل او شگفت زده بودند. تا آن‌که کار به نهایت درجه رسید و مشروطه خواهان آشکارا از راه هدایت روی برتافتند. پس در این حال فرمان خدا بر هلاک ایشان تعلّق گرفت و خداوند حیلۀ ایشان را نابود کرد و سلطان عادل در حق آنان کاری کرد [اشاره به گلوله باران مجلس] که درباره اصحاب فیل انجام شد... پروردگارا سلطان ما را مؤید بدار، لشگریان او را تأیید کن، زندگانی وی را ابدی بدار، پادشاهی و سلطنت او را جاودانه نما و وی را بر صراط مستقیم ثابت بدار (نوری، ۱۳۷۷: ۱۵۷-۱۶۷).

شیخ مقتول در پاره‌ای دیگر از این رساله در انتقاد از اصل هشتم متمم قانون اساسی که مقرر می‌داشت افراد مملکت متساوی‌الحقوق‌اند، اسلام را مخالف با تساوی و اساس مشروطه را بر پایه تساوی می‌شمرد. و در ادامه ضمن اشاره به مردی زرتشتی که به‌دست مسلمانی به قتل رسیده است، قصاص مرد مسلمان را ظلم و عملی خلاف قانون اسلام می‌خواند!

ای ملحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات... ای بی‌شرف، ای بی‌غیرت، بین صاحب شرع برای این که تو منتحل به اسلامی، برای تو شرف مقدّر فرموده و امتیاز داد تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم. لعنت خدا بر کسی باد که قدر خویش را نمی‌شناسد (همان: ۱۵۸ الی ۱۶۱).

دکتر محمدعلی موحد متذکر شده است که شیخ فضل‌الله پذیرش مشروطه و حکم مساوات در اسلام را محال می‌دانست. چراکه ذهن او از قبول و هضم فکر تازه و نامأنوس وحشت داشت و شگفت‌تر آن که هنوز در روزگار ما که نود سال پیش‌تر از صدر مشروطیت می‌گذرد این بحث‌ها تقریباً به همان مضمون ادامه دارد (موحد، ۱۳۸۱: ۲۱۹-۲۲۰). و از این‌رو علی‌اکبر دهخدا در روزنامه صور اسرافیل به هجو شیخ فضل‌الله پرداخت و این روحانی مخالف و دشمن مشروطه را شیخ فضل‌الله خر خواند که خر شیخ فضل‌الله‌هاست (دهخدا، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۸۹).

شیخ فضل‌الله در رساله حرمت مشروطه ضمن تأکید مجدد بر مخالفت و ضدیت مشروطه با دین اسلام، فتوا به ارتداد حامیان مشروطه داد و اجرای حکم ارتداد را واجب شمرد و نوشت:

پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که با مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد، بر او جاری است. هرکه باشد از عارف یا عامی از اولی الشوکه یا ضعیف (نوری، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

احمد کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» متذکر می‌شود که شیخ فضل‌الله به درخواست سید طباطبایی و سید بهبهانی سوگند خورد که دیگر دشمنی با مجلس و مشروطه نکند و مردم را دور خود جمع نکند. نوشته‌ای هم نوشت و به دست سید طباطبایی سپرد، اما باز از راه خود برنگشت و از کوشش‌های بدخواهانه باز نایستاد (کسروی، ۱۳۵۶: ۳۷۳). لذا علمای سه‌گانه نجف: آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی تلگراف فرستادند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هرکه باشد محاربه با امام عصر است و نوری چون محلّ به آسایش و مفسد است، تصرفش در امور، حرام است (همان: ۵۲۸-۶۱۵).

ناظم‌الاسلام کرمانی هم در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ضمن اشاره به فتوای عموم علمای اصفهان که مخالفت با مشروطه را در حکم قاتلین سیدالشهدا می‌دانستند (کرمانی، ۱۳۵۷: ۲/۵۵۷)، می‌نویسد:

این آقای دنیا دوست و دنیا پرست [شیخ فضل‌الله نوری] قصدی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد. با این که املاک بسیار دارد، موقوفه زیادی را جلو گرفته است، باز حریص در کار دنیا و به اندک رشوه برمی‌گردد. هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به کفرش می‌کند بلکه اگر بتواند حکم قتل یک اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می‌دهد (همان: ۵۶۵/۱).

و اما کیفرخواست شیخ فضل‌الله نوری که آن را از حلقه‌های مفقود شده تاریخ ایران دانسته و متن کامل آن در کتاب‌هایی چون «تاریخ بیداری ایرانیان» و «تاریخ مشروطه ایران» نیامده است، می‌توان در کتابی با عنوان «خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله» مشاهده کرد.

حسن اعظام قدسی در «خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله» متذکر شده است شیخ ابراهیم زنجانی که خود مجتهد بود و از هم‌دوره‌های درسی شیخ فضل‌الله نوری محسوب می‌شد، به‌عنوان دادستان، متن کیفرخواست را این‌گونه قرائت کرد:

اگر مشروطه حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی؟ و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت نمودی و مردم را به ضدیت یکدیگر دعوت فرمودی؟ چرا قسم غلیظ و شدید در حضور کلام الله مجید یاد کردید که همیشه موافقت با مشروطیت نمایید؟ چه شد که بعد از چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته، ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی، به حضرت عبدالعظیم رفتی، کتباً و نطقاً چه افترا که به وکلا نزدی، چه فساد بود که نکردی، به چه دلیل بی دین و دهری خواندی؟ جمعی از او باش مفت خوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می دادید، این پول ها را که به شما داده بود که فساد کنید؟

آیا از خود می دانید، اگر از خود می دانید جنابعالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید. اگر شما مشروطیت را حرام دانستید، دیدید که عموم علماء مرجع تقلید همه آن را واجب دانستند و اقلاً نه دهم مردم ایران در طلب آن جان می دادند. آیا ممکن است حرمت چنین چیزی ضروری دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد؟ وقتی کیفرخواست پایان پذیرفت، شیخ فضل الله در برابر این قسم از اتهامات جواب داد: من مجتهد هستم و بر طبق قوه اجتهاده ام عمل نمودم (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۱/ ۲۴۴ الی ۲۵۱).

منابع:

— کیانوری، نورالدین، ۱۳۷۱، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات.

— نائینی، محمدحسین، ۱۳۸۸، تنبیه الامة و تنزیه الملة، تصحیح جواد ورعی، قم، مؤسسه بوستان کتاب.

— زارع، حامد، ۱۳۹۶، آفاق معرفت در سپهر معنویت: گفتگوی حامد زارع با غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران، ققنوس.

— نوری، شیخ فضل الله، ۱۳۷۷، رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، کویر.

— موحّد، محمدعلی، ۱۳۸۱، در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران، کارنامه.

— دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۲، مقالات دهخدا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، تیراژه.

— کسروی، احمد، ۱۳۵۶، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر.

— کرمانی، ناظم الاسلام، ۱۳۵۷، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

— اعظام قدسی، حسن، ۱۳۴۲، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، بی جا، چاپخانه حیدری.

قربان خاک پای همایون مبارکت شوم... خدا و پیغمبر خدا شاهد است که این غلام... دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته... و جمیع عمر و عالم را برای وجود مبارک شما می خواهم و اگر به فرض محال خدا روزی ده جان به من بدهد، همه را در راه شما اگر ندهم نامردترین روی زمین هستم (آل داود، ۱۳۷۱: ذیل «نامه های امیرکبیر به ناصرالدین شاه»، ۸۳-۲۰۰).

از مهم ترین کتاب های نوشته شده درباره امیرکبیر می توان به کتاب «امیرکبیر و ایران» اثر فریدون آدمیت، «میرزاتقی خان امیرکبیر» به قلم عباس اقبال آشتیانی و «قبله عالم» نوشته عباس امانت اشاره کرد. از دیدگاه عباس امانت هرچند امیرکبیر در اقدامات و اصلاحات خود خیرخواه، دوراندیش، صدیق و کاردان بود، اما در عین حال به دنبال از بین رفتن قدرت مستبدانه شاه نبود و وزیری قدرت طلب، بلندپرواز و مستبد می نمود که در پایان عمر وزارت خود به سفارت انگلیس و روسیه پناه برد (امانت، ۱۳۹۱: ۱۴۹-۱۹۸-۲۲۰-۲۲۳).

از میرزاتقی خان امیرکبیر که نام اصلی او میرزامحمدتقی است (آدمیت، ۱۳۶۲: ۱۹-۲۰)، عکس هایی ساخته اند که فاقد اعتبار تاریخی است. با این حال از او دو تصویر نیز به یادگار مانده است که هر دو را در زمان حیاتش کشیده اند و از آن دو عکس، تصویر تمام قد و ایستاده وی که توسط میرزا ابوالحسن نقاش باشی نقاشی شده است، اصیل می باشد (همان: ۲۷-۲۸).

میرزامحمدتقی امیرکبیر، فرزند آشپز قائم مقام فراهانی، کربلایی محمدقربان است که هرچند اصالت او به روستای هزاوه فراهان اراک بازمی گردد، نمی دانیم که تولد او در فراهان یا تهران و یا تبریز اتفاق افتاده است. چنان که در سال ولادتش نیز ابهام وجود دارد. به شکلی که عباس اقبال آشتیانی تولد او را بین سال های ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۵ هجری تخمین می زند (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۵ الی ۱۷) و فریدون آدمیت ولادت او را تقریباً در سال ۱۲۲۲ می داند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۲۲).

امیرکبیر پنجاه‌واندی ساله با عزّت‌الدوله سیزده ساله که تنها خواهر تنی ناصرالدین‌شاه بود، ازدواج نمود (امانت، ۱۳۹۱: ۱۶۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۷-۹۶). او در اطاعت از امر شاه و رسم جاری ازدواج با اعضای خاندان سلطنتی، ظاهراً همسر اول خود را که دخترعمویش بود، به اکراه طلاق داد و در یادداشتی خصوصی به ناصرالدین‌شاه نوشت:

این غلام صاحب عیال نیستم. هر طور رأی همایونی علاقه گیرد، عین مصلحت این غلام آن است (امانت، ۱۳۹۱: ۱۶۷-۱۶۸).

امیرکبیر مردی دیندار و دوستدار امامان شیعه بود و همه طواهر مذهب را رعایت می‌کرد. نماز می‌گزارد، روزه می‌گرفت، در مجالس روضه حضور می‌یافت و زیارت عاشورا می‌خواند. او انسانی مقتید به آداب مذهبی بود و با آن‌که بدخواه روحانیت نبود، اما خواهان کاستن نفوذ روحانیون و منع دخالت آن‌ها در سیاست بود (آل‌داود، ۱۳۷۱: ۷۶-۹۲-۹۳-۹۴؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۴۱؛ آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۶-۴۲۳).

امیرکبیر به مانند بسیاری از رجال سیاسی که به بزرگ‌داشت حاکمان وقت خود پرداخته‌اند، ناصرالدین‌شاه را تعظیم می‌کرد و همواره در ملاقات‌ها و نامه‌هایش به تمجید و ستایش از او می‌پرداخت و از پادشاه ایران با کلماتی چون همایونی، مبارک، روحنا فداه و قبله عالم یاد می‌نمود. چنان‌که خود را نیز غلام، نوکر، فدوی، خاک‌پا، خانه‌زاد، ناقص‌العقل و جاروکش آستانه می‌خواند (آل‌داود، ۱۳۷۱: ۶۱-۶۲-۶۳-۱۳۰-۱۵۶؛ آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۸-۴۹-۶۵۷-۶۹۵؛ امانت، ۱۳۹۱: ۱۷۴).

خداوند عالم به حرمت ائمه اطهار سایه بلندپایه قبله عالم و وجود مبارک پادشاه دین‌پناه روحنا فداه را از جمیع بلیات در حفظ و حمایت خود نگاه داشته... قدرت و شوکت به اسلام بدهد (آل‌داود، ۱۳۷۱: ۷۶-۹۹) و جان ناقابل این غلام را فدای خاک‌پای همایون نماید (همان: ۷۶). معلوم است ما غلام‌ها هرچه داریم از تصدّق سر مبارک است (همان: ۷۱) و اختیار ملک و رعیت هر دو با سرکار همایون است (همان: ۷۸).

کتاب «نامه‌های امیرکبیر» شامل ۳۱۷ نامه از امیرکبیر به ناصرالدین‌شاه و گزیده‌ای از نامه‌های او به دیگران است. نامه‌هایی که به‌زعم علی‌آل داود اگر صدارت امیرکبیر را در نظر بگیریم شاید تعداد آن‌ها بیش از هزار مکتوب بوده که در عصر حاضر کمتر از نیمی از آن به دست ما رسیده است (همان: ۹-۲۵).

در این نامه‌ها می‌توان به اعتراض مردم اصفهان از حکومت وقت و نکوهش آنان توسط امیرکبیر اشاره کرد: اصفهانی‌ها لوطی‌بازی در مسجد شاه درآورده به قدر هزارنفر زن و مرد عارض داد و بیداد کن و پنج‌هزارنفر تماشاچی جمع کرده... بلی هرچه از هرزگی این مردم می‌فرمایند بجاست (همان: ۱۰۲-۱۱۲).

امیرکبیر معتقد است اگر ناصرالدین‌شاه کمی همت داشته باشد، خیالات فاسد مردم تمام می‌شود و کارها چنان منظم می‌گردد که همه عالم حسرت مدیریت او را خواهند خورد. حال چه امیرها باشند چه نباشند؛ چراکه به فضل خدا ذات مبارک همایونی دوی هر دردی است و نباید فراموش کرد که این‌ها تملق و جسارت نبوده و حقیقت‌گویی است (همان: ۱۵۸).

با وجود این همه تملق و ستایشی که امیرکبیر پیشکش شاه ایران کرد، در ادامه توطئه مخالفان و به‌خصوص کارشکنی‌های میرزاآقاخان نوری و مهدعلیا، مادر ناصرالدین‌شاه، سبب پایان پذیرفتن دوره سه ساله صدارت امیر و تبعید او به کاشان گردید (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۲۶۳-۲۶۶).

در تمام مدت چهل روزی که امیر در فین کاشان مقیم بود، هیچ‌گاه از اندرون خارج نشد؛ چراکه همسرش که شدیداً به او علاقه‌مند بود، تصور می‌کرد تا با شوهر خود همراه است کسی نمی‌تواند به قتل وی اقدام نماید. با این حال در یکی از روزها که به حمام می‌رود تعدادی سوار وارد حمام می‌شوند و فراش‌باشی حکم قتلش از جانب ناصرالدین‌شاه را به او ارائه می‌کند و امیر را در طرز کشته شدن آزاد می‌گذارد. امیرکبیر هم از دلاک خود می‌خواهد تا رگ‌های دو دستش را با نثر بگشاید (همان: ۲۹۱-۲۹۲).

به این شکل در روز جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ امیرکبیر در حمام فین کاشان حسب الامر ناصرالدین شاه و به دستور حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای فراش‌باشی جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد و ابتدا در کاشان و سپس با اجازه ناصرالدین شاه در کربلا دفن گردید (همان: ۲۹۲-۲۹۸).

و اما از نامه‌های جعلی منسوب به امیرکبیر که در شبکه‌های مجازی انتشار یافته و در هیچ‌کدام از نامه‌ها و کتاب‌های معتبر منتشر شده درباره او نیامده است، یکی «عزل شاهزاده موثق‌الدوله حاکم قم» و دیگری «راز و نیاز در شب قدر» است.

منابع:

- _ آل‌داود، سید علی، ۱۳۷۱، نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نوادرالامیر، تهران، نشر تاریخ ایران.
- _ امانت، عباس، ۱۳۹۱، قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران، کارنامه.
- _ اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۹۲، میرزاتقی خان امیرکبیر، تهران، نگاه.
- _ آدمیت، فریدون، ۱۳۶۲، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی.

مصدق و تأثیر کودتا

کتاب «مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه» ترجمه فارسی پایان‌نامه دکترای محمد مصدق در رشته حقوق است که در یکی از دانشگاه‌های سوئیس به زبان فرانسه نگاشته شد. سی و یک صفحه ابتدایی این کتاب صد و چهار صفحه‌ای در شرح چهار مدرک حقوق اسلامی یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل (قیاس) است که مبنای تدوین فقه اسلامی است. و صفحات بعدی نیز به موضوع وصیت اختصاص داده شده است.

مصدق در این کتاب خود دین اسلام را دینی حنیف، انور و مقدس شمرده (مصدق، ۱۳۰۲: ۱-۹۳-۱۰۴) و معتقد است عقل حقیقت فوق‌الطبیعه پیامبر را به ما می‌فهماند (همان: ۲۵). چنان‌که ما مسلمین معتقدیم که قرآن مشتمل بر وحی‌هایی است که از طرف خداوند و توسط جبرئیل به نبی اکرم رسیده است (همان: ۸). دکتر مصدق ضمن تقیح و هابیت، این فرقه عربستانی را به قدری از حقیقت اسلام دور می‌داند که آن را تقریباً برابر با کفر می‌شمرد (همان: ۱۰). و در ادامه تعدد زوجات را امری صحیح و اخلاقی دانسته و پذیرفتن این مطلب را سبب افزایش معتقدین به دین اسلام می‌شمرد (همان: ۱۵-۱۸).

محمد مصدق بر آن اعتقاد است که حقوق اسلامی مانند قوانین اغلب ممالک اروپا برای وارث ذکور امتیاز و زیادتی در توارث قائل شده است (همان: ۸۱). هرچند برخلاف قوانین مدنی سوئیس به مورث اجازه نمی‌دهد که بتواند وراث شرعی و قانونی خود را از ارث خارج کند (همان: ۷۹).

در حقوق اسلامی (مذهب تشیع) انسان در حال حیات حق هرگونه تصرف در اموال خود را دارد و می‌تواند آن را به هر فردی که بخواهد انتقال دهد. ولی چنان‌چه بخواهد تصرفاتی در اموال خود بعد از حیات بنماید، قانون شرع در صورتی که او وارث شرعی داشته باشد تنها اجازه تصرف در ثلث مال را به موصی می‌دهد و او نمی‌تواند در دو ثلث دیگر وصیت کند (همان: ۶۲ الی ۶۴).

علی دشتی در کتاب «عوامل سقوط محمدرضا پهلوی» محمد مصدق را در عین آن‌که انسانی عالم، پاک،

شریف و وطن پرست معرفی می‌کند، از تعصب، بدبینی، احساساتی بودن و روحیه یک‌سویه و غیرمنعطف مصدق انتقاد کرده و معتقد است که او سیاست‌مدار نبود. یعنی به جای این‌که دنبال راه حل باشد، دنبال هیاهو، تحسین و تمجید عامه بود. و چه خوب بود مصدق با نشان دادن کمی انعطاف از شکست انگلیسیان استفاده کرده و در سر و سامان دادن وضعیت اقتصادی کشور از پیشنهاد همکاری دوباره و البته این‌بار، منطقی آن‌ها استقبال می‌کرد و یا به درخواست آمریکاییان پاسخ مثبت می‌داد (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۷-۵۱-۵۴-۵۵-۵۹-۶۰).

نیما یوشیج هم معتقد است که مصدق حقه‌باز یک دست‌نشانده اجنبی است. او برای این‌که رئیس‌جمهور شود حاضر است مملکت را به دست روس‌ها تجزیه کند. مردم، عوام و گمراه‌اند و باید به دست این پیرمرد هفتاد ساله از بین بروند (یوشیج، ۱۳۸۸: ۱۷-۵۰).

در کتاب «کودتا» اثر دکتر پروانده آبراهامیان آمده است با آن‌که عبور شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر از دسترسی یک تاریخ‌نگار به بایگانی سیا و ام‌آی‌سیکس درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، درباره کودتای سال ۳۲ بسیار نوشته‌اند (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۶-۲۱۱). و این کتاب می‌خواهد از دو جنبه پنداشت عمومی ایجاد شده توسط آثار قبلی را به چالش بکشد.

نخست این باور متعارف را که علت شکست دکتر محمد مصدق در سرسختی و غیرمنطقی بودن او و همچنین بیگانه‌هراسی ایرانیان بوده است. و دوم آن‌که علت کودتا را باید جنگ سرد، یعنی ستیز بین اتحاد شوروی و آمریکا و ترس از کمونیست دانست. حال آن‌که استدلال کتاب حاضر این است که تهدید کمونیسم تنها یک توجیه بود و مصالحه اساساً دست نیافتنی، بی‌معنا و در بدترین حالت، سرپوشی گمراه‌کننده بود (همان: ۲۶ الی ۲۹).

پس علت اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش‌تر متوجه پیامدهای ملی شدن نفت در سراسر جهان بود و دقیقاً به همین دلیل بسیاری از ایرانیان مصدق را تحسین می‌کردند و می‌کنند و او را یک بت ملی هم‌تراز با گاندی در هند می‌دانند (همان: ۲۹).

طرح ملی شدن صنعت نفت اشاره داشت که شرکت نفت ایران جای شرکت نفت انگلیس و ایران را می‌گیرد و تکنسین‌های ایرانی آموزش می‌بینند تا به تدریج جای هم‌تایان خارجی خود را بگیرند. در چهارچوب این طرح پیشنهاد غرامت عادلانه و وعده فروش نفت به قیمت‌های جاری به تمامی مشتریان شرکت داده می‌شد. سیاست‌گذاران بریتانیایی درحالی‌که به‌طور خصوصی و محرمانه توان فنی لازم ایران در پالایش نفت را پذیرفته بودند، اما در عرصه عمومی از فقدان توان ایرانیان در اداره این صنعت پیچیده سخن می‌گفتند و البته می‌دانستند که تحریم می‌تواند صادرات را متوقف کند (همان: ۱۱۷-۱۳۵-۱۳۶).

محمد مصدق با اطلاع یافتن از دسیسه‌ها و کارشکنی‌های بریتانیا و آمریکا بحرانی قانونی را طرح‌ریزی کرد. او برای نخستین بار آشکارا از شاه به دلیل نقض قانون اساسی انتقاد کرد و تأکید کرد تا زمانی که ارتش و وزارت جنگ نتیجه انتخابات را دستکاری می‌کنند کشور هرگز طعم آزادی واقعی را نخواهد چشید. چنان‌که پادشاه باید سلطنت کند و نه حکومت؛ لذا کابینه و وزیر جنگ باید در برابر ملت پاسخگو باشند و نه پادشاه (همان: ۱۹۷-۱۹۸).

این حرکت و استعفای او در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ موفقیت عمیقی در پی داشت و منجر به قیام ۳۰ تیر و شعارهای زنده باد مصدق، مرگ بر شاه، مرگ بر قوام، مرگ بر امپریالیست‌های انگلیسی‌آمریکایی و پایین کشیدن مجسمه رضاشاه و استعفای قوام از نخست‌وزیری شد و مصدق دوباره با تأیید شاه و اکثریت آراء مجلس به نخست‌وزیری بازگشت (همان: ۱۹۸ الی ۲۰۳).

دکتر مصدق در ادامه ضمن زدن ضربات اساسی به شاه و حفظ مقام وزیر جنگ برای خود، نام آن را به وزیر دفاع تغییر داد. پانزده درصد از بودجه ارتش کاست و ضمن کاهش بودجه دربار و وضع حق مالیات دو درصدی بر املاک بزرگ، پانزده درصد سهم دهقانان در محصول را افزایش داد و به زنان حق رأی بخشید (همان: ۲۰۵-۲۰۷).

آمریکا و بریتانیا همزمان فشارهای اقتصادی خود را افزایش دادند و این مشکلات اقتصادی بهانه‌ای به دست نمایندگان هوادار امپریالیست و سلطنت داد تا حملات خود به مصدق را تشدید کنند. برخی او را به نقض قوانین شریعت از طریق مجاز کردن خرید و فروش مشروبات الکلی، تشویق ایجاد مدارس مختلط و تلاش برای ارائه حق رأی به زنان متهم کردند. کاشانی با این توضیح که جایگاه حقیقی زنان در منزل است، با شور و هیجان گفت: نمی‌تواند بفهمد مردان چه گناهی کرده‌اند که مستحق باشند به زنانشان حق رأی بدهند. مخالفان همچنین با استناد به تز دکترای مصدق که سی سال پیش در سوئیس نوشته شده بود، او را حامی قوانین سکولار خواندند. دکتر مصدق بعدها در خاطراتش نوشت که مخالفان او عمداً از رساله دکترایش سوءبرداشت کردند تا او را کافر قلمداد کنند (همان: ۲۲۹-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴).

دکتر محمد مصدق در هفدهمین جلسه دادرسی خود گفت باید عرض کنم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. این شهادتین است که تمام مذاهب اسلام و هرکس که مسلمان است باید بگوید. یک شهادت هم مال مذهب شیعه است: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعه‌اثنی‌عشری هستم. مسلک من، مسلک حضرت سیدالشهدا است. یعنی آن جایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم. - در این موقع دکتر مصدق به گریه افتاد - رسول اکرم فرمود: قُمْ فَاسْتَقِمْ (بزرگمهر، بی‌تا: ۴۱۳/۲).

هزاران نفری که بر علیه مصدق به خیابان‌ها سرازیر شدند، همان مردمی بودند که یک روز پیش‌تر با فریادهایی در حمایت از او به صحنه آمده بودند. محمدرضاشاه تنها شش روز پس از فرار، به کشور بازگشت. او در فرودگاه از سوی زاهدی، نصیری و شعبان بی‌مخ مورد استقبال قرار گرفت و روز بعد بی‌سروصدا به دیدار کاشانی رفت (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۷۳-۲۷۴).

البته شماری از روحانیون تکر و به رهبری آیت‌الله غروی، آیت‌الله برقی، آیت‌الله ابوالفضل زنجانی و آیت‌الله سید محمود طالقانی (روحانی سرشناس نهضت مقاومت ملی که همواره از مصدق حمایت می‌کرد) همچنان به پشتیبانی از دکتر مصدق پرداختند (همان: ۲۳۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۵۶۴).

مرحله اول کودتا با دستگیر شدن نصیری در محل اقامت مصدق شکست خورد و مردم به کوچه و خیابان ریختند و به شادی پرداختند. سفیر آمریکا در تهران طی ملاقاتی با مصدق شدیداً به حملات او باش به غربی‌ها اعتراض می‌کند و او را تهدید می‌کند که در صورت آرام نشدن خیابان‌ها تمام آمریکایی‌ها را از ایران خارج خواهد کرد. مصدق عصبی می‌شود و طی تلفنی به رئیس شهربانی دستور می‌دهد که نظم را به خیابان‌ها باز گرداند و این همان اشتباه مهلک او بود (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۵۴-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۳).

اشتباه مهلکی که در واپسین روزهای نظام شاهنشاهی، آیت‌الله خمینی از آن آگاه بود و از هواداران خود خواست که در خانه نمانند و به خیابان‌ها بریزند. چنان‌که بلافاصله پس از انقلاب در اعدام فرماندهان ارشد، تصفیه ارتش و ایجاد سپاه برای تحت‌الشعاع قرار دادن نیروهای نظامی تردید نکرد (همان: ۳۰۱).

آبراهامیان معتقد است که کودتای ۲۸ مرداد سبب تیره شدن روابط میان ایران و ایالات متحده شد و راه را برای استمرار یک رژیم دیکتاتوری و ظهور زبان اسلام و انقلاب ۵۷ به رهبری آیت‌الله خمینی باز کرد. اما دیرپاترین تأثیر کودتا اثرگذاری توهم توطئه‌اندیشانه بر حافظه جمعی مردم ایران حتی سلطنت‌طلب‌هاست.

تا جایی که آخرین وصیت‌نامه سیاسی شاه یعنی کتاب "پاسخ به تاریخ" سراسر از پریشان‌گویی‌های یک آدم پارانوئید است.

به ادعای محمدرضا پهلوی هدف اصلی حمله انگلستان به ایران در سال ۱۳۲۰ خلاص شدن از شر پدرش به واسطه لغو امتیاز نفتی بود. چنان‌که بریتانیایی‌ها و ام‌آی‌سیکس با همکاری فدائیان اسلام در شکل‌گیری و رشد حزب توده و ترور او دسیسه کردند و برخلاف ژست ناسیونالیستی ضد انگلیسی مصدق، آنان به او در برچیدن بال‌های سلطنتی یاری رساندند و با همکاری سیا انقلاب ۱۳۵۷ را طراحی کردند (همان: ۳۰۱ الی ۳۰۶).

منابع:

— مصدق، محمد، ۱۳۰۲، مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، ترجمه متین‌الدوله دفتری و علی معتمدی و نصرالله انتظام، تهران، بی‌نا.

— دشتی، علی، ۱۳۸۳، عوامل سقوط محمدرضا پهلوی، گردآورنده مهدی ماحوزی، تهران، زوار.

— یوشیج، نیما، ۱۳۸۸، یادداشت‌های روزانه نیما یوشیج، به کوشش شراکیم یوشیج، تهران، مروارید.

— آبراهامیان، یرواند، ۱۳۹۳، کودتا: ۲۸ مرداد سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا در عصر مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.

— آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۴، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.

— بزرگمهر، جلیل، بی‌تا، مصدق در محکمه نظامی، بی‌جا، نهضت مقاومت ملی ایران.

در میان مردم از برخی پادشاهان همواره با صفاتی نیک و پسندیده یاد می‌شود. و حال آن‌که باید پرسید این پادشاهان حقیقتاً افرادی شایسته و درستکار بوده‌اند و یا در بعضی از کتاب‌های تاریخی سانسور و تقطیع صورت گرفته است؟

یکی از این پادشاهان محبوب و محترم که همواره در میان ایرانیان به اخلاق خوب و پسندیده شهره است، کریم‌خان زند است. فردی از اقوام لر - و گویی اصالتاً لک - ملایر که مؤسس سلسله زندیه بود و خود را نه پادشاه که وکیل‌الرعا می‌خواند.

نویسنده کتاب «رستم التواریخ» ضمن آن‌که کریم‌خان زند را فردی عاقل، منصف و مهربان می‌شمرد، در عین حال او را فردی عیاش، میگسار، شاه‌دباز و پادشاهی مکار معرفی می‌کند که شاه‌اسماعیل را بازیچه و آلت پادشاهی خود قرار داده بود و در جوانی به وسیله راهزنی زندگی می‌کرده است (آصف، ۱۳۴۸: ۲۴۶-۲۵۲-۲۸۴-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲).

ابوالحسن گلستانه نیز ضمن اشاره به دزدی و راهزنی کریم‌خان زند، از پیمان بستن این خان ملایری و علی‌مردان‌خان بختیاری سخن گفته و از حمله آن دو به اصفهان و غارت و تاراج مردم این شهر پرده برداشته است (گلستانه، ۱۳۵۶: ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۴۵۲).

پرده ناموس پرده‌نشینان ماه‌روی گل‌رخسار را پاره کردند و خورشید طلعتان سیمین‌بناگوش را بعد از مجروح نمودن اسافل اعضا به ضرب عمود گران لحمی بی‌خلخال، و دست‌بند و گردن‌بند پاره کردند (آصف، ۱۳۴۸: ۲۴۹).

ابوالحسن گلستانه که به مانند محمدهاشم آصف از مورخان قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قمری بوده و عصر کریم‌خان زند را درک کرده است، در کتاب «مجم‌التواریخ» متذکر می‌شود که کریم‌خان در اوایل امر مردی خشن، تندخو، ظالم و ستمگر بود. به هیچ‌روی از اعمال زشت روگردان نبود و سردارانش بیشتر

از اراذل و اوباش بودند. اما پس از آن که به شیراز رفت و در آنجا اقامت گزید، رفتارش را به کلی عوض کرد و پس از رسیدن به پادشاهی با مردم به نیکی رفتار نمود، عدالت را پیشه خویش ساخت و خود را وکیل الرعایا خواند (گلستانه، ۱۳۵۶: ۴۵۹-۴۶۰).

و اما از اعمال غیرانسانی کریم خان زند می توان به کور کردن چندن از خوانین زند، از حلقه درآوردن چشمان پسرعمویش شیخ علی خان (همان: ۳۳۰)، به آب انداختن نوزاد شیرخوارش در پی تعقیب دشمن (همان: ۳۳۱) و قتل عام بی رحمانه افغان ها اشاره کرد (همان: ۳۲۲-۳۲۳).

از فرقه افغان قریب به هزار سوار با زن و فرزند در طهران خدمت کریم خان جمع شده بودند. و در بلاد دیگر هم هزار و دوهزار جمعیت آن ها منعقد بود. چون این جماعت خونخوار باعث تخریب سلسله علیه صفویه و برهم زدن اساس سلطنت و ظلم بسیاری از ایشان به ظهور پیوسته و بدسلوکی این خدانشناسان به انتها رسیده و از بازخواست منتقم حقیقی پروایی نداشتند، لهذا به غضب خداوند جبار گرفتار گردیدند.

کریم خان به فکر قلع و قمع آن طایفه بی ایمان افتاده چند روز به نوروز فیروز سلطانی باقی بود که ارقام به هر بلاد که آن فرقه زشت نهاد قیام داشتند نوشته مخفی از جمیع خلق فرستاد که در روز نوروز همه آن ها را به قتل رسانیده اموال و اسرای ایشان را ضبط و سر همه صغیر و کبیر به حضور بفرستند... سرها را که به شمار درآوردند از آن نه هزار متجاوز بود (همان: ۳۲۲-۳۲۳).

منابع:

_ آصف، محمدهاشم، ۱۳۴۸، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.

_ گلستانه، ابوالحسن، ۱۳۵۶، مجمل التواریخ، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، مؤسسه انتشارات

و چاپ دانشگاه تهران.

کورس و ثروت مهم بابل

کوروش شخصیتی نام‌آشنا برای جهانیان است که از منشور او به‌عنوان کهن‌ترین اعلامیه حقوق بشر یاد می‌شود. منشوری که نمی‌توان آن را مرتبط با حقوق بشر دانست؛ چراکه سیاست‌های کوروش در این فرمان نه به سبب احقاق حقوق مردم که به دلیل رضایت و خشنود شدن خدا صورت گرفته است (کوروش، ۱۳۹۱: ذیل «شرح مترجم»، ۴۲-۴۳).

کورُش ذکر شده در تورات و کتاب‌های تاریخی که ابوریحان بیرونی او را «کورُس» و طبری وی را «کیرُش» خوانده است (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۱/ ۲۰۹)، به همان اندازه‌ای که شهرت دارد، از چهره‌ای مبهم و مجهول در تاریخ برخوردار است.

در کتاب «تاریخ ایران باستان» می‌توان تا حدودی با کوروش و اقوال تاریخی ذکر شده درباره او آشنا شد. حسن پیرنیا در این کتاب خود از نقل‌های مختلف تاریخی به‌خصوص از نوشته‌های سه مورخ مشهور جهان یعنی «هروُدوت»، «کزنِفون» و «کتزیاس» بهره‌ای فراوان برده است.

البته ناگفته نماند که میان این سه تاریخ‌دان یونانی نیز اختلافات متعددی دیده می‌شود تا آنجا که کتزیاس را فردی مخالف کوروش خوانده‌اند، کزنِفون را دوستدار او و کوروش نامه‌وی را رمانی تاریخی و افسانه‌ای غیرقابل استناد می‌دانند. و نوشتارهای هروُدوت را با تمام نقدهای موجود بر آن آثاری میانه و تا حدودی معتدل شمرده‌اند (همان: ۱/ ۲۱۰-۲۱۷-۲۳۶).

درباره تولد و چگونه به پادشاهی رسیدن کوروش روایات متعددی وجود دارد. هروُدوت و کزنِفون معتقدند که کوروش نوه دختری آستیاگ، پادشاه ماد است (همان: ۱/ ۲۱۰-۲۱۹-۲۲۰) و کتزیاس او را پسر چوپانی راهزن معرفی می‌کند که در جوانی به کارهای پست مشغول بوده و از این جهت مکرر تازیانه خورده است و سرانجام از راه حيله و تزویر به پادشاهی رسیده است (همان: ۱/ ۲۱۵-۲۱۶).

کز نفون پادشاهی کورش را به سبب شجاعت، فتح‌های مقتدرانه و تدبیر او می‌داند که پس از وفات پادشاه ماد که دایی کوروش بود به وی رسید (همان: ۱/ ۲۳۲-۲۳۳). هرودوت و کتزیاس هم جنگ میان کورش و پادشاه ماد و شقاوت‌های پادشاه را علت سقوط سلسله ماد و رسیدن کوروش به سلطنت قلمداد کرده‌اند (همان: ۱/ ۲۱۵-۲۳۶).

کوروش که ظاهراً نمی‌توانست در همسایگی خود دولت مستقلی مانند بابل را تحمل کند، با بهانه قرار دادن دستور مردوک، خدای بزرگ بابل و خدای خویش به‌سوی این شهر لشکرکشی کرد و طبق سطرهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۳ و ۲۴ منشور، بابل را بدون جنگ، کاملاً صلح‌آمیز و همراه با استقبال و شادی مردم فتح کرد. در قسمتی از این کتیبه استوانه‌ای شکل که گرداگرد آن را نوشته‌ها و فرامینی به زبان اکدی فرا گرفته و در حدود ۲۵۰۰ سال قبل در هنگام فتح بابل و به فرمان کورش انتشار یافته است، می‌خوانیم:

مردوک، خداوند بزرگ، به وی فرمان داد که به شهرش بابل برود و او باعث شد که وی بدون جنگ یا درگیری به شهر وارد شود. او بنواید را، شاهی که وی را احترام نمی‌کرد، به دستان وی تسلیم کرد. همه مردم بابل، همه سرزمین سومر و اکد، شاهان و فرمانروایان، در برابر وی سر فروآورده پایش را بوسیدند. آن‌ها از پادشاهی وی خوشحال شدند و صورت‌های ایشان درخشید (کوروش، ۱۳۹۱: ذیل «متن کتاب»، ۱۲-۱۳).

در پاره‌ای دیگر از این استوانه گلی چهل و پنج سطری که سطرهای اول تا نوزدهم آن به صیغه سوم شخص و روایت ناظری ناشناخته و سطرهای بعدی به صیغه اول شخص و از زبان کوروش دوم هخامنشی بازگو شده است (همان: ذیل «مقدمه مترجم»، ۹) می‌خوانیم:

من کورش هستم، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه قدرتمند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاهانشان، [تپه ملیان امروز] نوه کوروش، شاه بزرگ، شاهانشان، نواده تیشپش، شاه

بزرگ، شاهانشان، از ذریه جاودانی شاهی... هنگامی که من به طور صلح آمیز به بابل وارد شدم، در میان شادی و خرمی، در کاخ شاهان بابل به تخت شاهی نشستم... من به هیچ کس اجازه ندادم که مردم سومر و اکد را بترسانند... من سختی ایشان را آسان کردم و دست ایشان را از بند آزاد کردم. مردوک، خداوند بزرگ که کورش او را پرستش می کند، از اعمال خوب من شادمان شد (همان: ذیل «متن کتاب»، ۱۳-۱۴).

قطعه بزرگ و ۳۵ سطری کتیبه فرمان کورش در سال ۱۸۷۹ میلادی و به دنبال کاوش های گروهی انگلیسی در بابل عراق کشف شد. در سال ۱۹۷۰ هم قطعه کوچک آن که شامل سطرهای ۳۶ تا ۴۵ این کتیبه است و در اثر شکستگی از انتهای استوانه جدا گشته بود، پیدا شد (همان: ذیل «مقدمه مترجم»، ۷). سال ها بعد نیز پژوهشگران به ترجمه این منشور بسیار مختصر پرداختند که گذشته از برخی ترجمه های نادرست و بعضاً جعلی آن، می توان به ترجمه های ارزشمند صورت گرفته از این کتیبه، از جمله دکتر عبدالمجید ارفع و دکتر حسین بادامچی اشاره کرد.

و اما برخلاف مدارک بابلی، هرودوت و کزنفون یونانی بر آن اعتقادند که سپاهیان کوروش به بابل حمله کردند و پادشاه آن و همراهانش را کشتند. در این وقت بعضی دفاع و برخی فرار می کردند. کورش به تمام کوچه ها سواره نظام فرستاده امر کرد اشخاصی که بیرون مانده اند بکشند. بعد خانه های بزرگان را به اشخاصی داد که بیش از همه برای تسخیر شهر مجاهدت کرده بودند و سپس فرمود بابلی ها به زراعت پرداخته، باج بدهند و به آقایان خود خدمت کنند (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۱/۳۵۲-۳۵۳).

بخت النصر دوم، پادشاه بابل، بیت المقدس را گرفت و مظالم زیادی روا داشت. پس از آن هزاران نفر مرد و زن یهودی را از وطنشان حرکت داد و به بابل آورد. اسرای مزبور تا زمان تسخیر بابل به دست کورش در بابل ماندند تا آن که کوروش آن ها را به بیت المقدس بازگردانید و ضمن کمک های مادی، توجه خاصی به آنان داشت (همان: ۱/۳۴۵ الی ۳۴۹).

پس گذشته از احترام احتمالی کورش نسبت به آیین و اعتقادات ملل مختلف، آنچه سبب شهرت او شده است را می‌توان عواملی چون اعتقاد به برتری نژاد خویش (همان: ۱/ ۳۸۶)، وسعت قلمرو پادشاهی، توانایی سترگ نظامی وی (همان: ۱/ ۳۸۶) و ستایش بسیار یهودیان و پیامبران بنی‌اسرائیل از این پادشاه دانست (همان: ۱/ ۳۴۷ الی ۳۴۹).

عبدالحسین زرین‌کوب نیز در کتاب «تاریخ ایران قبل از اسلام» ضمن آن‌که کتاب تاریخ ایران باستان حسن پیرنیا را اثری پُراج و دارای فواید بسیار می‌خواند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ذیل «مقدمه»)، کورش را در مقایسه با دیگر پادشاهان شرقی فردی نمونه معرفی کرده و می‌نویسد:

آنچه در باب وی برای مورّخ جای تردید ندارد، این است که لیاقت نظامی و سیاسی فوق‌العاده در وجود وی با چنان انسانیت و مروّتی درآمیخته بود که در تاریخ سلاله‌های پادشاهان شرقی پدیده‌یی به‌کلی تازه بشمار می‌آمد (همان: ۱۳۰).

دکتر زرین‌کوب در ادامه، قصد کوروش در حمله به بابل را تنها عدم تبعیت پادشاه بابل از مردوک و حمایت کاهنان مردوک از او ندانسته و ضمن اشاره به استقبال یهود از وی، از اراده چندین ساله کورش در تسخیر بابل و ثروت مهمّ این شهر پرده برداشته (همان: ۱۲۴-۱۲۶) و می‌آورد:

تسامح دینی او بدون شک عاقلانه‌ترین سیاستی بود که در چنان دنیایی به وی اجازه می‌داد تا بدون یک نظم و نسق اداری پیچیده بزرگترین امپراطوری دیرپای دنیای باستانی را چنان اداره کند که در آن کهنه و نو با هم آشتی داشته باشد، متمدّن و نیمه‌وحشی در کنار هم بیاسایند و جنگ و طغیان به حداقل امکان تقلیل بیابد... با این همه، حاصل این تسامح کوروشی را که می‌بایست مسالمت بین اقوام و امت‌ها باشد، جنگ‌های پایان‌ناپذیر او بر باد می‌داد و به جای آن‌که آبادی و آزادی بهره‌خلق کند، ویرانی و اسارت به آن‌ها هدیه می‌کرد (همان: ۱۳۱).

ویل دورانت هم در کتاب «تاریخ تمدن» پس از تمجید از کورش و ذکر ویژگی‌های بسیارنیکوی او مانند مدیریت در فرمان‌روایی، احترام به ادیان مختلف و مهربانی با ملل مغلوب، کورش را فردی بلندپرواز معرفی می‌کند که نقص بزرگ و لگه باقی مانده از وی آن بود که گاهی بی حساب قساوت و بی‌رحمی داشته است (دورانت، ۱۳۹۰: ۱/۴۰۸-۴۰۹).

کورش سرانجام در جنگ با سکاها کشته شد و یا بنابر نظر کزنفون در پارس و به مرگ طبیعی درگذشت. چنان‌که دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی اذعان می‌کند که بیست سال پس از مرگ کورش که احیاناً جسد او را در جایی به امانت و یا به خاک سپرده بودند، جنازه او را به فرمان داریوش به تخت جمشید آوردند (باستانی پاریزی، ۱۳۴۶: ۱۹۰ الی ۱۹۳).

منابع:

- کورش، ۱۳۹۱، فرمان کورش بزرگ، ترجمه حسین بادامچی، تهران، نگاه معاصر.
- پیرنیا، حسن، ۱۳۹۱، تاریخ ایران باستان، تهران، نگاه.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، امیرکبیر.
- دورانت، ویل، ۱۳۹۰، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و ع. پاشائی و امیرحسین آریان‌پور، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۴۶، «کورش در روایات ایرانی»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۱۱.

ازدواج با محارم

یکی از شناخته شده‌ترین منابع نگاشته شده درباره تاریخ ساسانیان، کتاب مشهور «ایران در زمان ساسانیان» اثر آرتور کریستنسن است که برای نخستین بار در سال ۱۳۱۴ توسط رشید یاسمی به فارسی ترجمه شد. کریستنسن در پاره‌ای از این کتاب خود از جواز تعدد زوجات بر طبق قانون ساسانی که مبتنی بر اوستا بود سخن می‌گوید و اذعان می‌کند تعداد زنانی که یک مرد می‌توانست داشته باشد، به نسبت استطاعت او بود (کریستنسن، ۱۳۸۵: ۲۳۳).

این ایران‌شناس نامدار دانمارکی در ادامه به ازدواج برخی از زردشتیان مثل موبدان و خانواده سلطنتی با محارم اشاره کرده و بر آن باور است که آنان ازدواج با محارم را به هیچ وجه زنا تلقی نمی‌کردند، بلکه آن را عمل ثوابی می‌شمردند که از لحاظ دینی اجر عظیمی داشته است.

این رسم از عهد قدیم معمول بود و حتی در عهد هخامنشیان بی‌شبهه مزاجت با محارم بوده است. کمبوجیه دو خواهر خود را در عقد ازدواج داشت. داریوش دوم و وهرام چوبین خواهر خود را به زنی گرفتند و اردشیر دوم با دو دختر خود و داریوش سوم با یک دختر خود ازدواج کردند. لذا با وجود اسناد معتبری که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده می‌شود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل، یعنی وصلت با اقارب مانند مادر، دختر و خواهر می‌کنند، بی‌اساس و سبک‌سرانه است (همان: ۲۳۴-۲۳۵).

ابوریحان بیرونی هم در «آثارالباقیه» با آن که از زبان یک زرتشتی به نام سپهبد مرزبان بن رستم نقل می‌کند که زرتشت نکاح با مادر را تشریع نکرده است، اما بلافاصله این حکم را تخصیص زده و متذکر می‌شود که اگر دسترسی به زن دیگری نباشد و مرد از انقطاع نسل بهراسد، در این صورت زرتشت ازدواج با مادر خود را جایز دانسته است (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۹۹-۳۰۰).

دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز در کتاب «روزگاران» این نوع ازدواج در زمان ساسانیان را مخالف دین زرتشتی ندانسته (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۹) و ضمن اشاره به ازدواج کمبوجیه با دو خواهر خود می نویسد: چون این رسم ازدواج با اقارب در آن زمان [هخامنشیان] هنوز بین پارسی ها معمول نبود، داوران قوم که تأیید آن ها در چنین کاری ضرورت داشت ناچار شدند به استناد این قانون که قدرت پادشاه مافوق همه احکام است، این اقدام او را درخور تأیید بشمرند (همان: ۷۵).

دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضلی هم متذکر شده اند که زردشت خود را موظف می دانست که مردم را به ازدواج با محارم و نزدیکان خود یعنی ازدواج میان پدر و دختر، پسر و مادر و برادر و خواهر تشویق کند. درحالی که مردم از ازدواج با نزدیکان خود شرم داشتند و بر زردشت شوریدند (ژاله و تفضلی، ۱۳۷۰: ۸۸). دکتر جلال خالقی مطلق نیز بر آن اعتقاد است که در ایران پیش از اسلام ازدواج موقت و ازدواج چندزنی رایج بود، بدین معنی که هر مردی می توانست با هر تعداد زن که می خواست ازدواج کند. این امر آشکارا در شاهنامه و نوشته های مؤلفان یونانی و رومی دیده می شود (خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۱۴۴).

چنان که بیشتر پژوهندگان اروپایی این گونه می اندیشند که ازدواج با محارم در ایران باستان به طور گسترده بوده و عملی پارساگونه و درخور ستایش به شمار می رفته است. لذا نمی توان انکار کرد که پاره ای از نوشته های مذهبی از جمله اردایی ویراز نامک که در آن ارادی ویراز هفت خواهر داشت که همسران او بودند و همچنین شاهنامه که در آن ازدواج بهرام چوبین با خواهرش گُردیه و ازدواج بهمن با دخترش همای ذکر شده است، به این گونه ازدواج در ایران باستان گواهی می دهند (همان: ۷۷-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵).

منابع:

— کریستنسن، آرتور، ۱۳۸۵، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر.

— ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.

— زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران، سخن.

— آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۷۰، اسطوره زندگی زردشت، بابل، کتابسرای بابل.

— خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۵، زنان در شاهنامه، ترجمه احمد بی نظیر، تهران، مروارید.

اصول بابت از نظر سیر اندیشه فلسفی و دینی معجونی است از عقاید تشیع و عرفان ایرانی و آراء حکمای اسلامی و یونانی که در آثار فرقه‌های مختلف دینی از اوائل اسلام تا زمان نقطویان آمده است. چنان‌که پس از نقطویان که سرکوب تعصب صفویان گشتند، این میراث فکری به شیخ احمد احسانی رسید که مؤسس فرقه شیخیه است. پس از مرگ احسانی که خود را باب یا واسطه امام دوازدهم می‌شمرد، نامدارترین شاگردش، سید کاظم رشتی خود را واسطه امام دوازدهم و شیعه می‌دانست.

همان اندیشه شیخیه اساس دعوی سید علی محمد شیرازی گردید که مدتی در سلک شاگردان سید کاظم درآمده بود. علی محمد نخست خود را «باب امام» خواند و در دوسال و نیم آخر زندگی‌اش عنوان «نقطه اولی» و «مظهر الاهی» را گرفت و خود را قائم موعود، مهدی منتظر و امام ثانی عشر خواند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۴۳). درباره بابت و بهائیت کتاب‌های متعددی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به «مفتاح باب‌الابواب» محمد مهدی زعیم‌الدوله تبریزی، «بهایگری» احمد کسروی و «حضرت باب» نصرت‌الله محمد حسینی اشاره کرد. و حال آن‌که کتاب اول و دوم، آثاری در نقد فرقه بابت و بهائیت و کتاب سوم، اثری در مدح این آیین و البته پژوهشی درباره آن است.

دکتر محمد حسینی با بهره بردن از آثار علی محمد باب، بهاء‌الله، عبدالبهاء، ولی امرالله، نبیل زرنندی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، عبدالحسین آیتی (معروف به آواره از روحانیون مشهور یزد بود که با ایمان آوردن به سید علی محمد باب مرتبه و مقامی بلند یافت و در اثبات آیین او به نگارش «کواکب الدریه» پرداخت. هر چند در ادامه توبه کرد و کتاب «کشف الحیل» را در ذم آنان نوشت)، کنت دو گوینو، ایوانویچ دالگورکی، ادوارد براون، میرزا جانی کاشانی (نقطه الکاف)، زعیم‌الدوله (مفتاح باب‌الابواب)، رضا قلی خان هدایت (روضه الصفای ناصری) و سپهر کاشانی (ناسخ‌التواریخ) به نگارش اثری خواندنی و قابل توجه دست یافت.

محمدحسینی در آغاز این کتاب خود که «حضرت باب» نام دارد، مختصراً به تاریخ شیخیه پرداخته و پس از تمجید از بنیان‌گذاران آن شیخ احمد احسائی بحرینی و سید کاظم رشتی، این مکتب را شاخه‌ای از شیعهٔ اثنا عشری و سبب پیدایش آیین بابیت معرفی می‌کند که مؤسس آن نه فقیهی اصولی است و نه اخباری، بلکه جمع میان طریقت و شریعت می‌کرده است. چنان‌که معتقد است سید کاظم رشتی به نزدیک بودن ظهور موعود اشاره کرده و به مانند استادش شیخ احمد احسائی اصول دین را چهار رکن یعنی توحید، نبوت، امامت و نائبت امام می‌دانست (محمدحسینی، ۱۹۹۵: ۱۰۶ الی ۱۲۳).

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی نیز با آن‌که به ردّ بسیاری از اندیشه‌های احسائی و رشتی پرداخته است، از این دو رهبر فرقهٔ شیخیه به احترام یاد کرده و آن دو را مرحوم، عالم، اندیشمند، جلیل‌القدر و محدّث برجستهٔ جهان تشیع می‌خواند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۸: ۳/ ۳۶۰-۳۸۶-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۸-۴۰۵-۴۰۹). سید علی محمد باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶) در شیراز متولّد شد. پدرش که در سال‌های ابتدایی حیات او وفات نمود، سید محمدرضا، تاجری در صنف بزازان و پارچه‌فروشان بود. چنان‌که مادرش فاطمه بیگم و همسرش خدیجه نام داشت (محمدحسینی، ۱۹۹۵: ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶).

علی محمد تقریباً پنج تا هفت سال به مکتب رفت و غالب اوقات خود را در گوشه‌ای خلوت مصروف عبادت می‌کرد (همان: ۱۴۳-۱۴۴). او با ترک تحصیل، چندسال در حجرهٔ دایی خود در بازار وکیل مشغول به کار شد و سپس به همراه دایی‌اش به بوشهر رفت و در اوائل بیست‌سالگی مستقلاً به تجارت پرداخت. علی محمد غالباً در دل تابستان سوزان بوشهر به پشت‌بام می‌رفت و ساعت‌ها در زیر آفتاب به عبادت و ریاضت اشتغال می‌یافت (همان: ۱۴۴-۱۵۰-۱۵۲).

سید علی محمد باب پس از پنج‌سال‌واندی اقامت در بوشهر، در سنّ بیست و یک‌سالگی عازم کربلا شد

و کمتر از یک سال در عتبات سکونت گزید. با این که در این مدت چند مرتبه در کلاس درس سید کاظم رشتی حاضر گردید، اما این حضور شاگردی تلقی نمی شود و عنوان معلّمی ذکر شده در آثار سید باب، صرفاً عنایت و تأیید ضمنی مکتب شیخیه و تعالیم کاظم رشتی توسط علی محمد است (همان: ۱۵۳-۱۵۴-۱۵۹-۱۶۱).

البته برخی نیز از جمله زعیم الدوله تبریزی و علی اکبر دهخدا با نظر نصرت الله محمدحسینی مخالف بوده و بر آن اعتقادند که سید علی محمد باب را باید از شاگردان رسمی سید کاظم رشتی به شمار آورد (زعیم الدوله تبریزی، بی تا: ۷۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۳/۳۷۷۷-۳۷۷۸).

علی محمد باب حدود یک سال بعد از عزیمت به کربلا، به ایران بازگشت و در بیست و سه سالگی با دختر عموی مادرش ازدواج کرد (محمدحسینی، ۱۹۹۵: ۱۵۶-۱۶۹) و در بیست و پنج سالگی دعوی رسالت کرد و به سمت مکه حرکت نمود (همان: ۲۲۳).

آثار اولیه نازل شده بر او گاه به منظور رعایت اصول حکمت و آماده نمودن نفوس برای پذیرش حقایق به گونه ای بیان شده است که برخی مقام بابیت را مقام نائبیت قائم موعود انگاشته اند، و لکن حقیقت رسالت یا مظهریت ایشان پس از نزول کتاب بیان فارسی، و شکل گرفتن واقعه بدشت و محاکمه حضرتشان در تبریز به کلی آشکار گشت (همان: ۱۹۱).

سید علی محمد شیرازی یا همان «نقطه اولی» نام خود را «باب» که درب ورود به شهر الهی است، نهاد. چنان که هجده تن از نخستین مؤمنین به خویشتن را «حروف حی» نامید که با خود ایشان به مانند حروف «بسم الله الرحمن الرحیم» نوزده می شود (همان: ۱۹۰-۱۹۱).

او در باب پانزدهم از واحد ششم کتاب «بیان فارسی» که اثری در مدح من یمظهره الله (بهاء الله) است و بزرگ ترین کتاب تشریعی وی به شمار می رود، متذکر می شود که اهل بیان هنگام شنیدن نام من یمظهره الله

باید از جای خود قیام کنند و کسی که من یظهره الله را محزون نماید، باید معدوم گردد (همان: ۸۷۲-۹۱۶).

دکتر محمدحسینی نوشته‌های سید علی محمد باب را بسیار دانسته و آثار او را بیش از پانصد هزار بیت شمرده است (همان: ۷۲۰). چنان‌که به معرفی برخی از کتب سید باب مانند «تفسیر قرآن» و «زیارت‌نامه» پرداخته و به عنوان مثال اذعان می‌کند که حضرت باب هنگام عبور از حوالی شهری و پس از رؤیت مرقد شاه‌عبدالعظیم زیارت‌نامه‌ای برای آن امامزاده نازل کردند و از قلم بهاء‌الله نیز زیارت‌نامه‌ای برای گرامی داشتن جناب عبدالعظیم نازل گشته است (همان: ۸۲۴).

محمدحسینی به ذکر قسمت‌هایی از کتاب «بیان» نیز اقدام کرده و متذکر می‌شود که بنابر آنچه سید باب گفته است، بیت شیراز در حکم حج است و حج بیت، واجب است. املاک حول خانه باب متعلق به بیت او بوده و کسی اجازه خرید و فروش آن املاک را ندارد (همان: ۸۹۸-۸۹۹). قبله، من یظهره الله است، هرجایی که او بگردد باید نمازگزاران بدان سوی نماز گزارند. یک نماز نوزده رکعتی از ظهر تا ظهر بعد واجب است (همان: ۹۲۷-۹۳۰). روزه، خمس و ازدواج نیز واجب می‌باشد (همان: ۹۳۲-۹۳۳). و مصرف دخانیات و مسکرات و بازی نرد و امثال آن هم حرام است (همان: ۷۴۸-۹۳۵).

افکار سید تازگی نداشت و قسمت اعظم نوشته‌هایش سخنان بی مغز و موهومات صرف است. و بابیت، فرقه تازه‌ای است که از عقاید کهنه و خرافات گذشتگان تشکیل شده و طایفه بابیه جماعتی هستند که از زیر بار مذهب شیعه که واقعاً تحمل‌ناپذیر است بیرون خزیده‌اند و به زیر بار غلبه‌های عرفان سید باب رفته‌اند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۴۳-۴۴۴).

تا آنجا که می‌دانیم تاریخ باب این معنی را مسلم می‌نماید که سید علی محمد در پی جنگ و آشوب نمی‌گشت، اساساً مرد نیک‌نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود. به گفته گوبینو او قصد نداشت به

پیام خود رنگ سیاسی دهد و به پیکار علیه دولت برخیزد. یک جهت تبلیغش این بود که خود را امام زمان یا مهدی موعود می خواند، و در جهت دیگر از دستگاه شریعت انتقاد می نمود. اما فرقه بابیه جنبه سیاسی به خود گرفت و سران بابیه به شورش مسلحانه برخاستند و با حربه تعصب به میدان نبرد آمدند (همان: ۴۴۴).

زعیم الدوله تبریزی بر آن اعتقاد است که سید علی محمد باب پس از احضار از زندان چهریق و مناظره با علما و فقها آشکارا از رسالت خود و اندیشه هایش به دفاع برخاست، اما هنگامی که به زدن او پرداختند، توبه و استغفار نمود و با کلماتی زشت که بر او تلقین می کردند، متعهد شد که دیگر چنین ادعایی نکند (زعیم الدوله تبریزی، بی تا: ۱۲۹). هرچند سید باب پس از احضار دوم از زندان و آگاه شدن از حکم ارتدادش، این بار معتقدات خود را پنهان نکرد (همان: ۱۵۷).

چنان که گوینو نیز علی محمد باب را انسانی شجاع و با استقامت دانسته و تبری جستن او از رسالت خویش را کذب و دروغ شمرده است. و معتقد است که همه بالاتفاق بر بی نظیر بودن فصاحت بیان و قوه استدلال میرزا علی محمد اعتراف دارند، اما انشای او بدون جلوه و دارای یک نوع خشکی خسته کننده است و از حیث محاسن ادبی و املائی هم تاریک به نظر می آید. تاریکی های زیادی که از روی اراده نیست و شاید به سبب عدم مهارت او در زبان عربی بوده است. و در هر حال نمی توان آثار سید باب را با قرآن مقایسه نمود (گوینو، بی تا: ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۲۱۸).

با ظهور علی محمد باب، بسیاری از مردم ایران به آیین بابیت ایمان آوردند و این امر سبب آزار و اذیت ها، خرابی ها و کشتارهای متعددی از مردم مختلف شد. تا جایی که سید باب تقریباً دو سال از آخرین روزهای عمرش را در قلعه چهریق زندانی بود و در نهایت به دستور امیرکبیر در سنّ تقریباً سی و یک سالگی در تبریز گلوله باران شد (محمدحسینی، ۱۹۹۵: ۵۵۶-۵۵۷-۵۷۳؛ زعیم الدوله تبریزی، بی تا: ۱۱۳-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۲). و بنابر نوشته رسمی کنسول انگلیس در تبریز، جسد او را بیرون دروازه شهر انداختند و طعمه درندگان گردید.

این کاری زشت بود مثل کار خود بابیان که اسیران جنگی را دست و پا می‌بریدند و به آتش می‌سوختند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۴۸).

فریدون آدمیت همچنین متذکر می‌شود که شکنجه و آزار و تعقیب دینی که به بابیان روا داشتند، ذهن بینندگان خارجی را ربود. چراکه از یک‌سو دانشمندانی به مطالعه در احوال این فرقه پرداختند، و از سوی دیگر سیاست انگلیس و روس را معطوف به آنان داشت. هرچند باید دانسته شود که در پیدایش بابیه عنصر سیاست خارجی هیچ تصرفی نداشته و مانند صدها فرقه دیگر زاده فرهنگ و جامعه ایرانی بود. در نتیجه سیاست روس و انگلیس از زمان پیدایش بابیه تا پس از داستان سوءقصد، جهت انفعالی داشت و علاقه فعلی در کار نبود. اما پس از انشعاب بابیه، سیاست انگلیس و روس جهت مشخص یافت به‌شکلی که انگلیس‌ها به ازلیان و روس‌ها به بهائیان توجه یافتند (همان: ۴۵۵ الی ۴۵۷).

لذا جزوهای هم که به نام «یادداشت‌های کینیاز دالغورکی» چاپ و منتشر کرده‌اند (حکایت پرنس روسی که به صورت ملای مسلمان درآمد و به کربلا رفت و سید علی محمد را به دعوی امام زمانی برانگیخت)، هیچ اعتبار تاریخی ندارد (همان: ۴۵۵-۴۵۶).

چنان‌که احمد کسروی در کتاب «بهائیگری» نخستین بار از ساختگی بودن کتاب دالغورکی سخن گفت و عباس اقبال آشتیانی نیز اذعان کرد که داستان دالغورکی به‌کلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۱۱-۱۱۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸: ۱۴۸).

صبح ازل که سلامت نفس داشت و اهل دوز و کلک سیاسی نبود، از قدرتش و عده پیروانش رفته‌رفته کاسته گردید. در عوض، بساط میرزا حسینعلی که از روز نخست با شیادی به وجود آمد و ناکسان را به دور خود گرد آورد و دستگاه آدمکشی را در برانداختن ازلیان برپا کرد، قوتی گرفت. با جنگ بین‌الملل اول و

برافتادن دولت تزاران روس، عمر حمایت آن دولت از بهائیان نیز به سر آمد. ولی چون سرزمین فلسطین به دست انگلیس افتاد، حاکم حیفاً به عبدالبهّا لقب «سر» با نشان دولت انگلیس عطا نمود. و از آن پس عنصر بهائی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۵۷).

بهائیان ریاست اسمی برادر ناتنی میرزا حسینعلی نوری، میرزا یحیی صبح ازل، را از سوی باب تا ظهور من یظهره الله پذیرفته اند، اما معتقدند به علّت شهرت بهاء الله (میرزا حسینعلی) و خطر جانی که بر ایشان متصوّر بود، باب و بهاء الله تصمیم گرفتند که شخص ثالثی را در میان مردم به شهرت رسانند تا افکار از روی جانشین اصلی منحرف گردد.

ازلیان این داستان را ساخته میرزا حسینعلی و برخی از دوستان او دانسته اند و معتقدند که مقام میرزایحیی غضب شده و وصیّت سید باب تحریف گشته است. لذا میان این دو برادر دشمنی حاصل شد تا آنجا که هردو یکدیگر را به کشتن هم متهم کردند و در ادامه بهاء الله برگزیدگان یحیی را کشت و یحیی نیز مردم را به سوی خود دعوت نمود. از این رو بهاء الله و پیروانش به عکا و صبح ازل و اتباعش به جزیره قبرس تبعید شدند (زعیم الدوله تبریزی، بی تا: ۲۳۵؛ کسروی، ۱۳۶۷: ۷۲؛ محمدحسینی، ۱۹۹۵: ۶۴۱-۶۴۷).

و اما یکی از پیروان مشهور علی محمد باب، قرّة العین است که نام اصلی او فاطمه بود. در خانه امّ سلمه خوانده می شد و در میان نزدیکان خویش به زرّین تاج و زکّیه شهرت داشت (محمدحسینی، ۲۰۰۰: ۱۵۵).

چنان که از سوی سید کاظم رشتی به قرّة العین و از جانب بهاء الله به طاهره ملقّب گردید (همان: ۱۷۶-۲۷۱).

طاهره در سال ۱۲۳۳ هجری قمری در قزوین در خانواده ای اهل علم دیده به جهان گشود (همان: ۱۵۴).

پدرش ملا محمد صالح برغانی و عموی او ملا محمد تقی برغانی از عالمان و مجتهدان قزوین و اصالتاً از اهالی برغان (ساوجبلاغ) بودند (همان: ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۸-۱۳۳). مادر زیبای طاهره، آمنه، زنی اهل فضل

و از مدرّسان علوم اسلامی در قزوین بود که نزد همسرش و همچنین برادرش ملاعبدالوهاب قزوینی تحصیل می‌کرد و در قزوین از محضر شیخ احمد احسائی نیز بسیار استفاده نمود (همان: ۱۳۴).

طاهره کمتر از پانزده سال داشت که با پسرعمویش ملا محمد که فرزند ملا محمد تقی قزوینی بود، ازدواج کرد (همان: ۱۶۳). و حاصل این ازدواج، دو پسر و یک دختر بود که گویی پسرانش نیز به لباس روحانیت درآمدند و از مخالفان شیخیه و بابیه به‌شمار می‌رفتند (همان: ۱۶۴). اما دایی او ملاعبدالوهاب قزوینی و عموی دیگرش حاج ملا محمد علی قزوینی از پیروان شیخیه بودند و حتی آورده‌اند که عمویش از پیروان علی محمد باب هم گردید (همان: ۱۲۸-۱۲۹-۱۳۷).

کتاب «حضرت طاهره» اثر نویسنده‌ای بهایی به نام دکتر نصرت‌الله محمدحسینی است که به سبب استفاده از منابع متعدّد بهایی و غیربهای، اطلاعات ارزشمندی از زندگی طاهره در اختیار ما می‌گذارد و ما را با نوشته‌ای خواندنی و دلنشین روبه‌رو می‌کند.

طاهره قرّة‌العین از نخستین پیشگامان و نمایندگان حقوق زنان در بیش از صد و هفتاد سال قبل به‌شمار می‌رود که تمامی دوستان و دشمنان وی بر زیبایی، استعداد و قوّت استدلال او تأکید نموده‌اند. چنان‌که گوینو، نویسنده معروف فرانسوی، او را سرآمد علمای زمان و اعجوبه عصر شمرد (همان: ۵). ادوارد براون، خاورشناس برجسته انگلیسی هم نوشت: ظهور بانویی چون قرّة‌العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه‌ای بی‌نظیر بل معجزه است (همان: ۴).

و زعیم‌الدوله تبریزی هم که یکی از مخالفان جدّی هم‌عصر اوست اذعان می‌کند که قرّة‌العین جوان به واسطه زیبایی چهره که آیت جمال و کمال بود و همچنین به سبب بیان فصیح و منطق شیرین، قلوب مردان و زنان را به سوی خود مجذوب و متمایل ساخته بود. او گاهی با اشعار بسیار دلربای فارسی و عربی خود که

مانند مرواریدی منظوم بود و گاهی با نثری مانند درّ منشور سخنرانی می‌کرد و عقول عاقلان را به جادوی بیان خود فریب می‌داد، و دل‌های فرزنانگان را به زبان‌بازی اسیر خود می‌کرد، و زمینه پیشرفت دعوت اربابش، سید باب را مهیا می‌ساخت (زعیم‌الدوله تبریزی، بی‌تا: ۱۱۶-۱۲۰).

بهائیان از پدر و مادر طاهره تمجید نموده و عبدالبهاء پدر او را عالمِ تحریر و فاضلِ قزوین خوانده است (محمدحسینی، ۲۰۰۰: ۱۳۲-۱۳۴). چنان‌که متذکر شده‌اند که پدر طاهره بسیار تلاش نمود که دخترش به مکتب شیخیه تمایل نیابد و لکن توفیق نیافت. او در انتقاد از طاهره به سبب پیروی کردن از علی محمد باب همواره می‌گفت تو با این وسعت فضل و هوشی که داری اگر خود ادّعا می‌کردی من می‌پذیرفتم. متأسّفم که از این پسر بی‌سواد شیرازی تبعیّت کرده‌ای (همان: ۱۳۵).

شاید این اشکال پدر طاهره به او، یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی باشد که ذهن بسیاری را به خود مشغول داشته است. چرا که بسیاری به مانند پدر قرّة‌العین از خود می‌پرسند مگر سید باب چه داشت که این‌گونه دختری هنرمند و تحصیل کرده را شیفته و واله خود کرد؟!

و شاید بهترین پاسخ به این سؤال، نظر احمد کسروی باشد که در گفتار پایانی کتاب «بهائیگری» با عنوان «ایرادهای بزرگی که به کیش بهایی توان شمرد» ادّعا می‌کند که خانم قرّة‌العین یکی از زنان کم‌مانند جهان بوده است. چه درس خواندن او و چه از خانه بیرون جستش شگفت‌آور می‌باشد. او گویا همراه شوهرش حاج ملا محمد قزوینی به عراق عرب رفته و در آنجا با سخنان سید کاظم رشتی آشنا گردیده است و از کسانی می‌بوده که چشم‌به‌راه امام زمان بوده است.

بی‌گمان قرّة‌العین سید علی محمد باب را ندیده و از سخنان بی‌مایه و عربی‌های غلط او نیز جز بسیار کمی نشنیده بود. پس شوریدگی طاهره قرّة‌العین، این شیرزن قزوینی به سبب بافندگی‌های سید کاظم رشتی و

بدآموزی‌های شیعه درباره افسانه هزارساله امام زمان و جان‌فشانی در راه اوست که تکانی در قرة‌العین پدید آورد و باعث شد تا اشعار و سخنانی آشفته به زبان آورد (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۰۵ الی ۱۰۸).

ملا محمد تقی قزوینی، عموی طاهره، به منبر می‌رفت و شیخ احمد احسائی و طرفداران او را لعن می‌کرد و مورد اهانت قرار می‌داد. روزی ملا عبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح که فردی شیخی مسلک بود با شنیدن توهین‌های ملا محمد تقی عصبانی می‌شود. لذا به بازار رفته و یک خنجر و نیزه تهیه می‌کند و نزدیک فجر در حالی که ملا محمد تقی قزوینی برای اقامه نماز وارد مسجد می‌شده و هنوز خبری از مردان نمازگزار نبوده است، او را از پشت، در محراب مسجد به قتل می‌رساند (محمد حسینی، ۲۰۰۰: ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲).

با آن‌که بهائیان دخالت طاهره در قتل عمویش را به شدت تکذیب می‌کنند و معتقدند که احدی جز میرزا عبدالله شیرازی در این قتل دخالت نداشته است (همان: ۲۳۶)، اما برخی از نویسندگان طاهره را به توطئه‌چینی بر قتل عمویش که به شهید ثالث شهرت یافته است، متهم کرده‌اند. چنان‌که زعیم‌الدوله می‌نویسد:

قرة‌العین می‌دانست که وجود عموی مجتهدش سنگ لغزانده‌ای بر سر راه آزادی او و انتشار دعوت وی می‌باشد، به این جهت کشتن عمو و پدر و شوهرش را بر بایبان واجب کرد... لاجرم مریدان وی برای اطاعت امر او قیام کردند و هنگام طلوع صبح به مسجد جامع وارد شدند و جمعی به نام فدائیان در حالی که عمویش در محراب مشغول به نماز بود ناگهان به او حمله کردند و او را شهید نمودند و سپس بدن او را به بدترین وجهی قطعه‌قطعه و مثله کردند. آن‌گاه مردم هیجان کردند و قیامت برپا شد، لذا توانست شوهر و پدرش را به کشتن بدهد. پس ناچار شد از خانه و خانواده و شهر خود فرار کند (زعیم‌الدوله تبریزی، بی‌تا: ۱۱۶-۱۱۷).

احمد کسروی نیز متذکر شده است که عموی قرة‌العین، ملا محمد تقی قزوینی، برخلاف برادرش ملا علی که از شاگردان احسائی و از پیروان سید باب بود، هنگامی که شیخ احمد احسائی به قزوین آمده بود، او را

تکفیر کرد و هیاهوی بزرگی در سراسر ایران به راه انداخت. لذا بایان ملا محمد تقی را کشتند و چون گمان همدستی آنان با قره العین می‌رفته است، قره العین از خانه‌اش خارج می‌شود (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۰۶-۱۰۷).

از دیگر مطالب ذکر شده درباره طاهره، صحت یا عدم صحت ملاقات او با سید کاظم رشتی است. برخی از تاریخ‌نگاران از جمله دهخدا بر آن اعتقادند که طاهره در کربلا سید کاظم رشتی را ملاقات کرده است. (محمد حسینی، ۲۰۰۰: ۱۷۷) و بعضی چون عبدالبهاء و نبیل زرنندی بر آن باورند که طاهره موفق به ملاقات سید کاظم نشده است و او هنگامی به کربلا رسید که سید درگذشته بود (همان: ۱۷۹). هرچند به سبب ارادت زوجه سید کاظم رشتی به طاهره، این بانوی قزوینی در خانه سید کاظم مستقر شد و کلاس تدریس خود را آغاز کرد و به طلاب مرد و زن درس داد (همان: ۱۸۴).

محمد حسینی معتقد است که طاهره در واقعه بدشت (از توابع شاهرود) کشف حجاب نمود، شریعت اسلام را منسوخ اعلام کرد و استقلال دیانت بابی را به اطلاع همگان رساند. هرچند این بانوی مطهره برخلاف آنچه به او نسبت داده‌اند، به تأیید فسق و عصیان که به حکم عقل و وجدان و شریعت قبیح است، نپرداخته و تنها به منقضی شدن حکم حجاب و نماز و روزه و عبادت اشاره کرده است.

از این رو باید بدانیم که خشم و نارضایتی جناب قدّوس از عمل طاهره، برای تسکین خشم آن دسته از اصحاب حاضر در بدشت بوده است که با شیوه متهورانه طاهره موافق نبوده‌اند. لذا اختلافی میان قدّوس و طاهره وجود ندارد (همان: ۲۷۲ الی ۲۷۷).

اعتراض محمد حسینی به معاندین طاهره از آن روست که برخی اذعان کرده‌اند که طاهره در قریه بدشت، گذشته از آن که نقاب و چادر و چارقد خود را برداشت، به منبر رفت و گفت: احکام شریعت محمدی اکنون به واسطه ظهور سید باب منسوخ گشته است. پس این حجایی را که میان شما و زنان مانع از استفاده است

پاره کنید، با آن‌ها آمیزش داشته باشید، و زنان خود را از دوستانان دریغ مدارید؛ زیرا اکنون مانع و حدّ و تکلیفی وجود ندارد. پس حظّ و نصیب خود را از این زندگی بردارید؛ زیرا بعد از مردن خبری نیست (زعیم‌الدوله تبریزی، بی‌تا: ۱۱۷-۱۱۸).

تصاویر موجود از طاهره هم همگی خیالی و غیر واقعی است (محمدحسینی، ۲۰۰۰: ۳۱۷). چنان‌که غالب اشعار ایشان نیز از بین رفته و در بسیاری از شعرهای منسوب به او تردید وجود دارد (همان: ۳۹۴). به‌عنوان مثال غزل «گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو / شرح دهم غم دلم نکته به نکته مو به مو» ظاهراً از طاهره نبوده و شعری از طاهر کاشانی است.

البته ناگفته نماند که برخی از جمله محمد اقبال لاهوری این غزل را از طاهره دانسته‌اند و لاهوری آن را در بخش "غزلیات" کلیات اشعار فارسی خود و همچنین در بخش "فلک مشتری" از کتاب جاویدنامه آورده و در فلک مشتری از طاهره به‌عنوان «خاتون عجم» تجلیل می‌کند (همان: ۳۶۴-۳۶۵).

طاهره سرانجام به دستور امیرکبیر در مازندران دستگیر شد. سپس به تهران اعزام گشت و در خانه محمدخان کلانتر زندانی گردید، تا در سال ۱۲۶۸ او را خفه کردند و به چاه انداختند (همان: ۲۹۱-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸).

منابع:

_ محمدحسینی، نصرت‌الله، ۱۹۹۵، حضرت باب، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.

_ زعیم‌الدوله تبریزی، محمد مهدی، بی‌تا، مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، تبریز، بی‌نا.

_ آدمیت، فریدون، ۱۳۶۲، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی.

— ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۹۸، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران، طرح نو.

— دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

— گوینو، کنت دو، بی تا، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف. بی جا، بی نا.

— کسروی، احمد، ۱۳۶۷، بهائیکری شیعیگری صوفیگری، آلمان، نوید.

— اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۲۸، «ما و خوانندگان»، یادگار، سال پنجم، شماره ۸ و ۹.

— محمدحسینی، نصرت الله، ۲۰۰۰، حضرت طاهره، کانادا، مؤسسه بهائی.

یکی از مباحثی که سال‌هاست نزد شیعیان ایران عمومیت یافته این است که مادر علی بن الحسین، شهربانو، دختر یزدگرد ساسانی است. کلینی در «اصول کافی» علاوه بر شهربانو از او با نام‌های جهان‌شاه و سلامه یاد کرده است (کلینی، ۱۳۷۷: ۳۶۸-۳۶۹). و یعقوبی نام او را حرار آورده و معتقد است که حسین بن علی وی را غزاله نامیده است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۸۴/۲).

در طرف مقابل هم بسیاری از جمله احمد بلاذری، سعید نفیسی، علی‌اکبر دهخدا، مرتضی مطهری و جعفر شهیدی در اسیر شدن و ازدواج دختر یزدگرد ساسانی با امام حسین تشکیک کرده و به ردّ چنین مطلبی پرداخته‌اند. احمد بلاذری در کتاب «أنساب الأشراف» او را دختری سیستانی با نام سُلَافَه معرفی می‌کند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/۳۲۵). و سعید نفیسی و استاد دهخدا معتقدند که یزدگرد چنین دختری نداشته است (نفیسی، ۱۳۹۰: ۱۰۶؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/۱۴۶۰۵).

مرتضی مطهری هم اذعان می‌کند که مورّخین معاصر چنین موضوعی را بی‌اساس می‌دانند و تنها مورّخی که مادر علی بن الحسین را دختر یزدگرد دانسته یعقوبی است (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۱۳۲). چنان‌که دکتر جعفر شهیدی هم در کتاب «زندگانی علی بن الحسین» در بحثی نسبتاً مفصّل ازدواج ابی عبدالله با شهربانو را نفی کرده و راوی حدیث ذکر شده در اصول کافی را ضعیف شمرده است و معتقد است مزاری که سال‌هاست در نزدیکی کوهی در شهرری به نام شهربانو برپا شده است مزار این بانوی ایرانی نمی‌باشد (شهیدی، ۱۳۷۴: ۱۰ الی ۲۸).

البته ناگفته نماند که دکتر احمد مهدوی دامغانی در رساله‌ای با عنوان «شاهدختِ والاتبّار شهربانو» که در سال ۱۳۸۴ در فیلادلفیا آمریکا نگاشته است، نظری کاملاً مخالف با نظر مورّخین معاصر اتخاذ کرده و به ذکر چهل و هفت مرجع - که متعلّق به پیش از قرن نهم هجری و قبل از حکومت صفویان است - پرداخته

است که بنابر نوشتار او سی‌ونه منبع از آن منابع به صراحت مادر امام چهارم شیعیان را «دختر یزدگرد» معرفی کرده‌اند (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۸: ۳ الی ۷۴).

از آثار ذکر شده در مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو، می‌توان به فارسنامه، اصول کافی، ارشاد مفید، عیون اخبارالرضا، الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، قابوس‌نامه، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی و تاریخ قم اشاره کرد (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۲؛ شیخ مفید، ۱۳۸۰: ۲/ ۴۹۱؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۴۸؛ رازی، ۱۳۷۷: ۸۷؛ عنصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۱۳۷-۱۳۸؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۳/ ۲۶۷؛ قمی، ۱۳۶۱: ۱۹۶).

منابع:

— کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۷، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، تهران، ولی عصر.

— یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۸۲، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

— بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، انساب‌الاشراف، بیروت، دارالفکر.

— نفیسی، سعید، ۱۳۹۰، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، کتاب پارسه.

— دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

— مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، صدرا.

— شهیدی، جعفر، ۱۳۷۴، زندگانی علی بن الحسین، تهران، فرهنگ اسلامی.

— مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۸۸، «شاهدخت والاتبار شهربانو»، آینه میراث، ضمیمه شماره ۱۶.

- _ ابن بلخی، ۱۳۷۴، فارسنامه، توضیح منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- _ شیخ مفید، محمد، ۱۳۸۰، ارشاد مفید، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران، اسلامیه.
- _ شیخ صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۸، عیون اخبارالرضا، قم، الشریف الرضی.
- _ رازی، فخرالدین، ۱۳۷۷، الشجرة المباركة فی أنساب الطالبيه، قم، مكتبة المرعشي النجفی.
- _ عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۹۵، قابوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _ ابن خلّکان، ۱۳۶۴، وفيات الاعیان، قم، الشریف الرضی.
- _ قمی، حسن بن محمد، ۱۳۶۱، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به تصحیح جلال الدین تهرانی، تهران، توس.

آذری‌های ایران به سبب زبانی که با آن صحبت می‌کنند از سوی برخی از جمله محمدزاده صدیق تُرک خوانده شده‌اند. دکتر حسین محمدزاده صدیق در کتاب «فرضیه زبان آذری و کسروی» زبان آذری‌های ایران را تُرکی می‌خواند و نظر احمد کسروی و حامیان او که زبان مردم این ناحیه را آذری فارسی دانسته‌اند، نمی‌پذیرد (محمدزاده صدیق، ۱۳۸۹: ۲۰-۲۷).

صدیق با آن که در این کتاب به نقد پاره‌ای از دلایل احمد کسروی پرداخته است، اما در اثبات نظریه خود ناتوان نشان می‌دهد و در ادامه نیمی از کتابش را به ذکر مسائلی خارج از موضوع بحث اختصاص داده و کسروی را متملق رضا پالانی و چاپلوس‌تر از یهودی میهن‌فروش، محمدعلی فروغی می‌شمرد (همان: ۵۷). چنان‌که در ادامه او را به لغزش‌های اخلاقی و اعتیاد به تریاک متهم کرده (همان: ۵۹) و معتقد است علامه عبدالحسین امینی قدس سره‌الشریف به سبب گستاخی‌های کسروی حکم قتلش را صادر کرد (همان: ۶۳)!

و اما از افراد متعددی که مردم آذربایجان را صرفاً تُرک‌زبان و قومی ایرانی به‌شمار می‌آورند، می‌توان به احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی، حسن تقی‌زاده، صادق کیا، محمدجواد مشکور، محمدعلی موحد، ایرج افشار، محمد محیط طباطبایی، محمدامین ریاحی، محمد معین و احسان یارشاطر اشاره کرد.

احمد کسروی در کتاب مختصر «آذری یا زبان باستان آذربایجان» که شاید بتوان آن را اولین اثر مستقل نوشته شده در این زمینه دانست، کوشش می‌کند تا با استناد به اقوال تاریخی ثابت کند که برخلاف اعراب که از قرن‌ها پیش از اسلام و از آغاز پادشاهی ساسانیان به ایران مهاجرت کرده‌اند (کسروی، ۱۳۸۸: ۱۴۲)، زبان تُرکی در آذربایجان وجود نداشته است و زبان مردم آنجا شاخه‌ای از زبان فارسی بوده که آن را آذری می‌نامیده‌اند (کسروی، بی‌تا: ۱۰-۱۱-۱۷-۱۸-۲۲).

ابوالقاسم محمد بن حَوقَل، جغرافی‌دان عرب قرن چهارم هجری معتقد است که زبان مردم آذربایجان

فارسی است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۶). ابن ندیم، مورّخ عرب قرن چهارم هجری نیز زبان مردم آذربایجان را فارسی پهلوی دانسته است (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۲). و دیگر مورّخ عرب قرن چهارم، ابوالحسن مسعودی متذکر شده است که همه شهرهای ایران یک زبان داشته و تنها اختلاف آن در پهلوی، دری، آذری و لهجه‌های دیگر بوده است (مسعودی، ۱۳۵۷: ۶۷-۶۸).

یاقوت حموی، مورّخ یونانی‌زاده قرن هفتم هجری اذعان کرده که مردم آذربایجان زبانی دارند به نام آذری که کس جز ایشان نفهمد (حموی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۶۰). چنان‌که در کتاب مهم «نزهة المجالس» که بیش از چهارهزار رباعی از حدود سیصد شاعر سده‌های پنجم تا هفتم و خصوصاً شاعران از یادرفته شمال غرب ایران را در سینه دارد، می‌خوانیم که ساکنان نواحی شمال غرب ایران در محاوره به زبان پهلوی سخن می‌گفتند. هرچند این پهلوی در هر ناحیه گونه ویژه‌ای داشته و گاهی به نام آن محل به رازی، آذری و تاتی نامیده شده است (خلیل شروانی، ۱۳۷۵: ۱۱-۱۲-۲۸).

دکتر محمد معین در مقدمه کتاب برهان قاطع متذکر شده که از زبان‌های ایرانی می‌توان به پارسی باستان، اوستا، پهلوی، مادی، خوارزمی، سُغدی، تُخادی، ختنی و... اشاره کرد و به‌جز انواع زبان‌های ایرانی گروهی نیمه‌زبان نیز وجود دارد که از آن‌ها به‌عنوان لهجه و گویش‌های ایرانی یاد می‌شود. لهجه و گویش‌هایی که از آن جمله می‌توان به بلوچی، لری، کردی، گیلکی، دزفولی، سرخه‌بی، سنگسری، آذری، مازندرانی و کاشانی اشاره نمود (ابن خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۱/ ذیل «مقدمه»).

عباس اقبال آشتیانی بر آن باور است که زبان مردم آذربایجان، فارسی آذری، یعنی لهجه‌ای قریب به لهجه تاتی (طالش) و شبیه به گیلکی است (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۴: ۷). دکتر محمدجواد مشکور معتقد است که مردم آذربایجان در دوره اسلامی زبان به‌خصوصی داشتند که نویسندگان بعد از اسلام از آن تعبیر به فهلوی آذری کرده‌اند (مشکور، ۱۳۴۹: ۲۰۳ الی ۲۳۴).

دکتر احسان یارشاطر نیز اذعان می‌کند که ترکان ابتدا در زمان غزنویان وارد ایران شدند، اما تغییر زبان از آذری ایرانی به آذری ترکی از زمان سلجوقیان آغاز شد و در دوران حکومت صفویه معمول و باب گردید (یارشاطر، ۱۳۳۶: ۶۱ الی ۶۹). و دکتر محمدعلی موحد هم متذکر شده که زبان مردم آذربایجان فارسی بوده است و مردم این منطقه در قرن سوم هجری به زبان فارسی غیردری سخن می‌گفته‌اند (موحد، ۱۳۷۵: ۸).

منابع:

- _ محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۸۹، فرضیه زبان آذری و کسروی، تهران، تکدرخت.
- _ کسروی، احمد، ۱۳۸۸، شهریاران گمنام، تهران، نگاه.
- _ کسروی، احمد، بی‌تا، آذری یا زبان باستان آذربایجان، بی‌جا، بی‌نا.
- _ ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، ۱۳۶۶، سفرنامه ابن حوقل: ایران در صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- _ ابن ندیم، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۱، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر.
- _ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۵۷، التنبيه والإشراف، قاهره، دارالصابی.
- _ حموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله، ۱۳۸۰، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- _ خلیل شروانی، جمال، ۱۳۷۵، نزهة المجالس، به تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، تهران، علمی.
- _ ابن خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۴۲، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، کتابفروشی ابن‌سینا.

— اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۲۴، «زبان ترکی در آذربایجان»، یادگار، سال دوم، آبان‌ماه، شماره ۳.

— مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۹، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، تهران، انجمن آثار ملی.

— یارشاطر، احسان، ۱۳۳۶، دانش‌نامه ایران و اسلام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

— موحد، محمدعلی، ۱۳۷۵، شمس تبریزی، تهران، طرح نو.

برخی بر آن اعتقادند که تاریخ را همیشه فاتحان می‌نویسند و تاریخ داستان‌هایی است که بر سر آن به توافق رسیده‌اند. چنان‌که صادق هدایت معتقد بود صفحات تاریخ بشر با خون نوشته شده است و هر قلدری که وقیح‌تر و درنده‌تر باشد، بیشتر کشتار و غارت بکند و پدر مردم را در بیاورد، در صفحات این تاریخ نامش جاویدان می‌شود؛ گاهی لقب عادل هم به دمش می‌چسبانند و حتی تا درجهٔ الوهیت هم او را بالا می‌برند.

بعضی نیز از جمله عبدالحسین زرین‌کوب، چنین مطالبی را گزافه‌گویی شاعرانه دانسته و بر آن باورند که تاریخ علم سودمندی است که سبب شناخت خود و جامعه می‌شود، تجربیات زندگی گذشتگان را در دسترس ما قرار می‌دهد، آنچه درخور ترک است و آنچه شایستهٔ حفظ و نگهداری است مشخص می‌نماید، دایرهٔ آشنایی ما را وسعت می‌بخشد و ما را در زندگی کمک می‌کند.

MEYSAM.HAN@GMAIL.COM